

بشارت دهندگان دمکراسی سیاست های آمریکا و تاثیرات جهانی آن (صفحه ۷)
 به یاد یاران جان باخته شانزدهم اردیبهشت (صفحه ۱۴)
 جنبش دانشجویی

خاطرات ترزا نوچه

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

صفحه آخر

صفحه آخر

صفحه آخر

صفحه آخر

زنده باد ۱۱ اردیبهشت (اول ماه می)

سوسیالیسم و مبارزه طبقه کارگر

اول ماه مه، روز همبستگی، وحدت و تشکیلات کارگری فریاد پیشتازان جنبش های کف کارخانه و خیابان ها، در اعتراض و اعتصاب هر روز علیه مشتی کوچک صاحبان زر و زور حاکم سرمایه دار بلندتر می شود: باید سازمان دهیم، باید متحد شویم،



صفحه ۳

یک طبقه جهانی تبدیل شده است. دو طبقه در شرایط حاضر اساس جوامع بشری و کشورها را شکل می دهند طبقه کارگر و طبقه سرمایه داری که هر دو جهانی شده اند. روشنفکران قلم به مزد بارها پایان تاریخ یعنی ماندگاری نظام سرمایه داری را مانند مذاهب نشان دادند. اما تاریخ با درسهایش جواب



صفحه ۲

کارگران همه کشورهای جهان متحد شوید امسال ۱۳۴ مین روز جهانی کارگر جشن گرفته میشود. این جشن که از سال ۱۸۹۰ هر ساله توسط اتحادیه های کارگری و احزاب کمونیست و سوسیالیست طرفدار طبقه کارگر برگزار میشود در طی این مدت با تکوین مانیفست حزب کمونیست به پرچمی برای همه ستم دیدگان و استثمار شوندهگان سرکوب شده جهان تبدیل شده است. طبقه کارگر همزمان مارش عظیمی را در سطح جهانی و ملی برای تغییر دنیای ستم و استثمار به دنیایی بدون طبقات، بدون بردگی و رها از ستم انسان بر انسان پشت سر گذاشته است.

در این مدت سرمایه داری از دوران رقابت آزاد به عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی گذر کرده است و طبقه کارگر در اکثر جوامع جهان به بزرگترین نیروی کمی و کیفی بمثابه

افول امپراتوری و رشد مقاومت ها

ستم به زن و مبارزه برای رهایی (۹)

جنگ تعرفه ها یک جنگ واقعی است بر سر کلیه تولیدات مورد نیاز میلیون ها کارگران و خانواده هایشان که بدست خود آنها تولید می شوند. جنگی است زیر شعار " آمریکا را قوی کنیم " برای افزودن ثروت بیشتر به دارایی های مشی کوچک میلیارد های آمریکایی. جنگی است که کشتی جنگی مسلح به کلاهدک های هسته ای در سراسر دنیا بویژه در مناطق استراتژیک جهان و شاهراه های دریایی در حال حرکت اند. منطق ترامپ زور است و پرچم ژنده زور و قدرت، درستی و نادرستی را تعیین می کند برای ادامه سرکرده گرای امپریالیسم آمریکا بر جهان، بلند کرده است.

ما با تنوع قومیت و ملت های امروزی در این منطقه پهناور ایران شاید از نادر مردمانی

صفحه ۵

پیشبرد امور تجربه کسب کرد. او در تیرماه ۱۳۲۷ خود برای گرفتن کمک در زمینه های نظامی به انگلستان سفر کرد. پس از آن، در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هنگامی که در مراسم سالگرد افتتاح دانشگاه تهران شرکت کرده بود، ناصر فخر آراییی اقدام به ترور شاه می کند که موفق نمی شود. این حادثه محمد رضا شاه را بر این می دارد که امور مملکت را در دست شخص خود نگهدارد.

تشکل های زنان در دوره محمدرضا شاه

پس از تبعید شدن رضا شاه و به وجود آمدن آزادی های نسبی در ایران، احزاب سیاسی مختلف از جمله حزب توده ایجاد شد. زنان نیز در این دوره به فعالیت هایی دست زدند. تشکل های زنان در این دوره:

۱- "سازمان زنان" تشکلی پیشرو و مرد می

صفحه ۴

در سال ۱۳۲۰ و در بحبوحه جنگ جهانی دوم، رضا شاه توسط انگلیسی ها به "جزیره سن موریس" تبعید شد. انگلیسی ها "محمد رضا" را به جای پدرش بر تخت سلطنت نشاندند. از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ آزادی های نسبی به جود آمده بود و در نتیجه احزاب و سازمان های سیاسی دست به فعالیت های علنی زدند.

در این دوره "فروغی" نخست وزیر رضا شاه در کنار محمد رضا شاه که جوان بود و تجربه لازم را نداشت باقی ماند و امور را به پیش برد. تا سال ۱۳۲۷ چندین نخست وزیر بعد از فروغی جا به جا شد، از "سهیلی" گرفته تا "قوام السلطنه"، "حکیمی"، "هژیر" و "ساعد". در طول این مدت نخست وزیران در پیشبرد امور نقش داشتند و شاه را در جریان کارها قرار می دادند. پس از آن شاه کم کم در



سوسیالیسم و مبارزه... بشیه از صفحه ۱

دندان شکنی به این مباحث کهنه که امروز به شکل دفاع از حقوق بشر و دموکراسی غربی تبدیل شده است، داده و خواهد داد. مبارزه طبقه کارگر بخاطر اهداف بلند و کوتاه مدتش با نهایت خشونت و استفاده از همه ابزارهای فیزیکی و فکری توسط دولت های طبقاتی سرکوب شده است. فشار بر فعالین سیاسی یکدم متوقف نشده است. رقابت های سرمایه داری باعث کشتارهای میلیونی در دو جنگ جهانی اول و دوم و بعد از آن بیش از ۲۰ میلیون نفر تا کنون شده است که همچنان دنیای طبقاتی ما را شکل داده اند.

دو جنگ جهانی امپریالیستی که برای فایق آمدن بر بحران های امپریالیستی و تقسیم مجدد کشورها بین دارودسته های امپریالیستی شکل گرفت نه تنها به بحران های سرمایه داری پایان نداد بلکه با رشد سرمایه داری (ابزار تولید و نیروهای دیگر مولده) تشدید هم شده است.

با اینکه جهان دوقطبی و جنگ سرد از بین رفته است ولی بحران های سرمایه داری نه تنها پایان نیافته است بلکه باعث نابرابری بیشتر در سطح جهانی شده است.

بعد از فروپاشی روسیه اوضاع برای طبقه کارگر جهانی بدتر شده است. دولت های نئولیبرال؛ بسیاری از خدمات اجتماعی را حذف و یا کاهش داده اند. آمارها نشان می دهد که در طی دو دهه گذشته هر ساله ارزش نیروی کار جهانی در برابر معدل تورم افزایش نیافته است و کاهش فاحشی را نشان میدهد که هر روزه طبقه کارگر و زحمتکشانش جهان را به سطح فقر و زیر فقر می کشاند. رقابت های جهانی بخش بزرگی از بودجه کشورهای جهان را به سمت نیروهای نظامی و اقتصاد نظامی رانده است. در بیشتر کشورهای جهان بودجه دولت ها کفاف ادامه طرح های عمرانی و زیست محیطی را نکرده و باعث ویرانی جامعه انسانی و محیط زیستی این جوامع شده است.

طبقه کارگر جهان در رابطه کالایی که سرمایه داری ایجاد کرده است، هر چه بیشتر ارتباطاتشان گسترده تر می شود. اقتصاد جهانی در عین یک شکل شدن ابعاد نوینی از رقابت، توطئه، سرکوب و عقب راندن جنبش های اجتماعی را توسط سرمایه داری تجربه می کند.

سرمایه داری نئولیبرال ایران بیش از سه دهه است که طبقه کارگر را به مرگ گرفته تا به تب راضی شود. هر ساله ارزش نیروی کارگران ایران کاهش یافته و تورم بارها از میانگین

تورم جهانی بالاتر رفته است. سرمایه داری فاسد و رانت خوار ایران، بودجه های دولتی را به منبعی برای غارت نیروی کار کارگران و زحمتکشانشان جامعه تبدیل کرده است.

در طی ده سال گذشته طبقه کارگر ایران یکی از فعالترین بخش های کارگری جهان در عرصه مبارزات صنفی و سیاسی بوده است آنهم در کشوری که حکومت سیاه و فاشیستی مذهبی جمهوری اسلامی برآن حاکم است. هر ساله روزانه بین ۳ تا ۸ اعتصاب (در سال های گذشته آمارها متفاوت هستند)، اعتراض، تحصن و مبارزه به اشکال دیگر در ایران روی داده است. امسال رژیم اسلامی با افزایش دستمزد ناچیز و نا متعادل با نرخ تورم همچنان طبقه کارگر جامعه را به خط زیر فقر بیشتری راند، کارگران و دیگر اقشار و طبقات فرودست اجتماعی زیر فشار گرانی قیمت ها کمر خم کرده اند. فریادهایشان را گوش شنوایی به غیر نیروی متحد خودشان نیست. تشکل یابی و سازمان های سیاسی ممنوع و مبارزه برای رسیدن به خواست های سیاسی و صنفی همچنان بطور همه جانبه ای توسط کارگران و زحمتکشانش دنبال می شوند. با تمام بگیر و ببند، شکنجه و زندان اما فعالین کارگری بالاخره توانستند برخی از سندیکا و شورا و مجمع عمومی و تشکلات مستقل را بوجود بیاورند با اینکه برخی از این تشکلات بوجود آمدند ولی طبقه کارگر همچنین برای ایجاد و سازمان یابی تشکلات بیشتر مستقل تلاش می کند. معلمان به مثابه نیروهای فکری و پرستاران در بخش نیروهای خدماتی و بازنشستگان یعنی نیروهای کار گذشته نیز با مبارزات خود در عرصه همکاری و پیوند و همدلی در عرصه دفاع از خواسته هایشان، قادر شدند که نظام سرمایه داری را به عقب نشینی وادار کنند. جنبش مبارزاتی زنان بخش دیگری از مبارزات انسان های ستمدیده است که توانسته است در مبارزات خود به دست آوردهای مهمی برسد، جدا از جایگاه اجتماعی که در مبارزات بدست آورده اند نقش خود را در زندگی اجتماعی پررنگ کرده و جامعه مردسالار و دولتتس را مجبور کرده که نگاه نوینی به آن داشته باشند؛ نگاهی از موضع برابری زن و مرد. اما همه این مبارزات قدم های نه اولیه بلکه مهمی است که سرنوشت خود و تمامی جامعه را دچار تحول خواهد کرد در صورتیکه با جنبش های دیگر ستمدیدگان و استثمار شوندهگان نزدیکی و کار هماهنگی را بوجود بیاورند و سازمان دهند. امروز سرنوینی رژیم اسلامی به مثابه دشمن عمده کارگران و زحمتکشانش در دستور کار فرودستان جامعه قرار دارد.

امسال طبقه کارگر همراه همه استثمار شوندهگان و ستمدیدگان جهان و ایران در

شرایطی به برگزاری این مارش بزرگ طبقاتی دست می زند که زندان های ایران پر از زندانیان سیاسی و دیگر محکومین اجتماعی، فقر و گرانی به حد بیسابقه ای در جامعه ایران گسترش یافته است، سفره های خالی، خالی تر شده اند، نفرت مردم از رژیم اسلامی عمومی شده است و سایه جنگ و سازش بین طبقه سرمایه داری ایران با امپریالیسم آمریکا بر سر جامعه همچون شمشیر داموکلس بالا نگه داشته شده است. تامین کار و تحصیل، امنیت بویژه برای زنان، و حداقل زندگی به یک آرزو تبدیل شده است. آنچه که روشن است هر دو حالت جنگ و سازش دردی از مشکلات عظیمی که سرمایه داری و دولتتس در ایران ایجاد کرده اند برطرف نخواهد کرد. حزب رنجبران سالها پیش نوشت " طبقه کارگر جهانی با داشتن سه پرچم هدایت کننده اش یعنی "پرچم ایدئولوژیک - سیاسی یعنی مانیفست حزب کمونیست، پرچم تشکیلاتی - انترناسیونال کارگری و کمونیستی و پرچم همبستگی - مبارزاتی اول ماه می، وارد نبرد آگاهانه سخت و بغرنج و طولانی با بورژوازی و بقایای ارتجاع کهن در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی شده است". بحران سرمایه

داری مردم بحران زده و جستجوگر را به سوی آلترناتیو ضد نظام های طبقاتی کشانده است. هیچ راه سومی بین دو آلترناتیو اجتماعی در تاریخ مبارزات علیه سرمایه داری بغیر از سوسیالیسم به مثابه یک نظام اجتماعی که توسط طبقه کارگر متشکل ایجاد می شود نیست.

هرچه که جهان باشتاب بیشتری تکنولوژی و روابط متکامل ناشی از آنرا رشد می دهد، اما نه تنها به تضادهای طبقاتی پایان نداده است بلکه ایجاد جامعه سوسیالیستی را به امر ضروری و قابل تحقق تبدیل کرده است

امروز سوسیالیسم پرچم روشنی است که بر بالای سر همه کشورهای سرمایه داری چون شبحی به گردش در آمده است. سوسیالیسم در عین حال آرمان همه طبقات ستمدیده و استثمار شده ای که برای زندگی نوین، دنیای نوین سوسیالیستی و وسیع ترین آزادی های اجتماعی مبارزه می کنند، است.

اما طبقه کارگر بدون عالی ترین شکل تشکل یابی خود یعنی حزب کمونیست قادر به درهم شکستن نظام سرمایه داری و سازماندهی جامعه سوسیالیستی نخواهد بود.

کارگران جهان متحد شوید
پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری
زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم

ع.غ



زنده باد ۱۱ اردیبهشت... بقیه از

صفحه ۱

آنها هراسشان از یکی شدن ماست!

کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، نیروهای چپ انقلابی که همچنان در میدان‌های کار و مبارزه‌اند، به درستی همه فریادها را بر سر نظام سرمایه‌داری که به مرحله پوسیدگی و طفیلیگری و امپریالیسم رسیده می‌زنند. پیشروان آگاه طبقه کارگر در جامعه در حال دگرگونی عظیم ایران امروزی، از کارگاه‌های کوچک زیر ده نفر گرفته تا کارخانه‌های پیشرفته تولیدی و موسسات خدمات و اداری بالای صدها نیروی کار، چون زنجیری همبسته در حال پیوستن و گسترش‌اند. آنها بستر اساسی و مبارزاتی آلترناتیو طبقاتی، سیاسی و مردمی نجات ایرانند. آنها نیروی سیاسی تعیین کننده در این تغییر ریشه‌ای اجتناب ناپذیر پیش رو هستند که هیچ نیرویی از بورژوازی؛ دیگر یارای جلوگیری از پیشروی آنها را نخواهد داشت. آلترناتیو‌های بورژوازی مرده‌اند و توده‌های میلیونی در ایران، آن را برای همیشه به خاک سپرده‌اند. جهان نوینی لبریز از همیاری و دوستی و عشق، در حال تولد است و درد و سختی‌های زایش آنرا توده‌ها امروز تحمل می‌کنند.

هزاران کار و وظیفه است که در خدمت این هدف عالی ما را فرا می‌خوانند. از میان آنها دو وظیفه در اوضاع کنونی انقلاب ایران، اساسی و مبرم‌اند. وظیفه سازماندهی گسترده تر تشکل‌های کارگری و سراسری کردن آنها از یکسو و ایجاد حزب پیشرو طبقه کارگر - حزب کمونیست واحد و سراسری ایران از سوی دیگر است.

یکم

به پیش برای اتحاد سراسری کارگران و زحمتکشان، کلیه نیروهای اجتماعی که تغییر ریشه‌ای نجات و رهایی انسان استثمار شونده و ستمکش را هدف قرار داده‌اند.

اول ماه مه امسال را به همبستگی بازهم بیشتر، به سازماندهی بازهم گسترده تر، به شکوفایی هرچه بیشتر هیچ بودگان جامعه در حال فروپاشی نظام سرمایه‌داری اسلامی تبدیل کنیم. بورژوازی خوش خط و خال جامعه ما در این دوران کوتاه زندگی خود به مار چند سری تبدیل شده که هر سرش به جایی وصل است. این از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری ایران است که در کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال و در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری تکامل یافته است. خیزش و تکاملش از لحاظ تاریخی نه در جنگ با نظام ارباب رعیتی بلکه زیر سایه خدا، شاه و ولایت فقیه و در پیوند با استعمارگران و سرمایه داری جهانی امپریالیستی بوده است.

دوم

اول ماه مه امسال را به پیشروی بسوی تقویت امر ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری ایران تبدیل کنیم. چون بدون یک حزب کمونیست واحد و سراسری، پیروزی یک انقلاب اجتماعی که کارگران و زحمتکشان قادر شوند قدرت سیاسی خود را به کف گیرند و شرایط اجتماعی و سیاسی را برای تحقق انقلاب سوسیالیستی فراهم سازند، ممکن نیست. کمونیست‌ها در ایران چون ریشه طولانی در مبارزات صد سال گذشته داشته‌اند، تجارب زیادی از راستی‌ها و کجی‌ها، انحرافات و درستی‌ها در پشت سر دارند. درست همین گذشته خونین و پر هزینه است که با جمع‌بندی درست از آن به نیرو

سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، برای ادامه انقلابی ریشه‌ای و ضد سرمایه‌داری حاکم، انقلاب پرولتری و استقرار حکومت شورایی، برای برپا کردن سوسیالیسم و گذار به کمونیسم، به جنبشی برای گسترش تشکل‌های مستقل و سراسری کارگری و اجتماعی تبدیل کنیم. اول ماه مه امسال را همچنین به تقویت جنبش تاریخی یک شدن کمونیست‌های ایرانی که در حال پراکندگی و چند دستگی هستند برای ایجاد حزبی واحد و سراسری تبدیل کنیم. حزب ما سال‌هاست برای پیوند با جنبش کارگری که یکی از وظایف اساسی جنبش کمونیستی ایران است تلاش می‌کند و برنامه زیر را در کنگره سوم خود با حرکت از شرایط مشخص جنبش کارگری ایران مطرح کرده است:



- مبارزه برای سازمان‌یابی مستقل کارگران در تشکل‌های محلی، منطقه‌ای و سراسری و در اشکال گوناگون،
 - مبارزه برای برسمیت شناختن حق اعتصاب و اعتراض کارگران، مبارزه برای جلوگیری از اخراج کارگران،
 - مبارزه برای استخدام رسمی و طرد استخدام موقت به مثابه توطئه در برده سازی بیشتر کارگران،
 - مبارزه برای حقوق‌های معوقه و پرداخت به موقع آنها،
 - مبارزه برای بالا بردن مزد حداقل کارگران به ۳ برابر مزد کنونی، با احتساب تورم سالانه،
 - مبارزه برای ایجاد مسکن، تسهیلات جهت رفت و آمد به محل کار و غذای رایگان
- اوضاع در جهان به سود طبقه کارگر و علیه ارتجاع و نیروهای اهریمنی سرمایه و امپریالیسم پیش می‌رود. شنبه پیش مردم در هزار و دویست شهر سراسر گیتی در اعتراض به ابرقدرت سرکرده گرای امپریالیستی به میدان‌ها آمدند. همه شواهد نشان می‌دهد اول ماه مه امسال غوغایی در همبستگی کارگری و کمونیستی جهان بر پا خواهد شد. کارگران جهان متحد شوید
- به پیش برای گسترش بازهم بیشتر

تبدیل شده است. از لحاظ تاریخی جنبش کمونیستی ایران در درون جنبش کارگری و در ارتباط تنگاتنگ با انقلاب‌های اجتماعی روسیه شکل گرفته است. امروز در صفوف جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی پیشروانی هستند مسلح به آموزش‌های کمونیستی. آنها در موضع راستین طبقه کارگر قرار دارند، حقیقت جو اند، از دکماتیسم بدور و در مبارزه با لیبرالیسم.

شرایط برای تبدیل شدن احزاب و سازمان‌های موجود سوسیالیستی و کمونیستی به احسن و یکی شدن در یک حزب واحد و سراسری با نفی دیالکتیکی خود هر روز با گسترش و رشد جنبش کارگری در ایران مساعدتر می‌شود. جنبش کارگری همچون آموزگاری دانا سکتاریسم و خود مرکزبینی فرقه‌ها را دور می‌کند و شرایط را برای ایجاد چنین حزبی هر روز بیشتر فراهم می‌سازد.

حزب رنجبران ایران آگاه به این دو وظیفه سترگ تاریخی در برابر جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی و جنبش کمونیستی ایران تماما و کاملا در تدارک برگزاری اول ماه مه ۱۴۰۴ گام بر میدارد. اول ماه مه امسال را همچون ماه مه ۱۳۵۸ به جنبشی برای

پرولتاریا و خلق‌های ستمدیده جهان متحد شوید



ورود پیدا کنند. "نیره ابتهاج سمیعی"، "هاجر تربیت"، "مهر انگیز دولتشاهی"، "نزهت نفیسی" به عنوان نماینده در مجلس بیست و یکم حضور داشتند. بندهایی از لایه تصویب شده در این دوره، در مورد زنان با مخالفت روحانیون مواجه شد. در این دوره در لایحه، تغییراتی به وجود آمد، از جمله مصوبات شرم آوری چون، مصونیت قضایی مستشاران آمریکایی، دادن لقب "آریا مهر" به "محمد رضاشاه" و تصویب دویست میلیون دلار وام از آمریکا. در دوره های بعد تعداد زنان در مجلس بیشتر شد، به طوری که در دوره چهارم مجلس، تعداد زنان به بیست نفر رسید. همه زنانی که در مجلس راه یافتند از خانواده های بودند که در حکومت پهلوی نقشی داشتند و در گروه های زنانی بودند که نه تنها برای حکومت آزاری نداشتند، بلکه در خدمت رژیم سلطنتی بودند. بعضی از آنان رابطه ای مستقیم با دربار داشتند. این ها زنانی نبودند که کوچکترین دغدغه ای نسبت به زنان کارگر و زنان زحمتکش داشته باشند. اینان در جهت منافع طبقات بورژوازی قدم نا مبارک خود را بر می داشتند، ضمن این که تلاششان همواره این بود موقعیت باصطلاح بالایی در جامعه کسب کنند.

در این مقاله امکان صحبت در مورد یکایک این زنان که از طبقه بورژوا بودند موجود نیست. تنها در مورد دو سه نفر از آنان اشاره ای خواهم داشت که شناختی از جهت طبقاتی و وابستگی آنان و فعالیت هایشان در حد یک "فمینیست لیبرال" به دست آید. - "دکتر مهرانگیز منوچهریان" که دکترای حقوق داشت، مساله اش تنها مبارزه با مرد سالاری بود. او در واقع یک "فمینیست لیبرال" بود. عضو "اتحادیه بین المللی زنان حقوق دان" بود. منوچهریان "اتحادیه زنان حقوقدان در ایران" را در ۱۳ خرداد ۱۳۴۰ تاسیس کرد. این اتحادیه زیر مجموعه "اتحادیه بین المللی زنان حقوق دانان" قرار گرفت. او به حد سناتوری در مجلس سنای ایران رسید.

- "مهناز افخمی" او نیز یک "فمینیست لیبرال" بود و تلاش زیادی کرد تا اینکه زنان حق رأی و ورود به مجلس داشته باشند. او در جهت تلاش در این که زنان بتوانند در امور سیاسی دخالت داده باشند تا جایی پیش رفت که توانست به دربار راه یابد و با محمد رضاشاه در این مرد صحبت کند. او در رابطه با قوانین، از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ وزیر مشاور امور زنان بود.

- "فرخ رو پارسا" در سال ۱۳۴۷ اولین وزیر زن آموزش و پرورش بود. او در ایجاد تشکل های مختلفی از جمله "خانه زن"، "شورای ورزشی بانوان" و "تشکل زنان دانشگاهی" فعالیت داشت. او در سال ۱۳۴۲ به عنوان باصطلاح نماینده مردم تهران به مجلس راه یافت.

دموکراتیک زنان" یکی از اهدافش حق رأی و دخالت در امور سیاسی برای زنان بود و به این خاطر مبارزه می کرد. اما با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این تشکیلات از طرف حکومت شاه منحل اعلام شد.

۲ - "کانون بانوان" که از سال ۱۳۱۴ در دوره رضاشاه تاسیس شده بود و به ریاست "شمس پهلوی" اداره می شد، هماهنگ با سیاست های حکومت وقت بود و فعالیت های خیریه ای و آموزش برای زنان را پیش می برد.

۳ - بعضی تشکل های کوچک که توسط زنانی که به حکومت نزدیک بودند و بعضی خواست هایی هم از جمله داشتن حق رأی برای زنان، در این دوره جریان داشت.

"محمد رضا شاه" با دخالت زنان در امور سیاسی موافق نبود و حل مشکلات اجتماعی، حقوقی و سیاسی زنان برایش اهمیت نداشت. او در حالی که دخالت زنان در امور سیاسی را جایز نمی دانست، اما استفاده از نیروی زنان در پیشبر در امور اقتصادی را لازم می دید. شاه در سال ۱۳۳۷ اعلام کرد که همه گروه های موجود زنان در یک تشکیلات جمع شوند. در این سال "کانون بانوان" و نمایندگانی از هجده گروه، منحل اعلام شد. در سال ۱۳۸۸ جلسه ای به ریاست "اشرف پهلوی" تشکیل شد. و در پی آن تشکیلاتی تحت عنوان "شورای عالی زنان" فعالیت خود را آغاز کرد.

این شورا هدفش استفاده از توانایی های زنان در زمینه های فرهنگی و اجتماعی زنان بود. بنا به توصیه شاه زنان خانواده سلطنتی باید در فعالیت های این تشکل نقش برجسته ای را ایفا می کردند. این در حالی بود که زنان در باری در جامعه ایران وجهه خوبی نداشتند. در سال ۱۳۴۵ در این شورا اختلاف نظرهایی به وجود آمد، از جمله تعدادی از زنان در این تشکل خواهان اختیارات بیشتری بودند. به این ترتیب "شورای عالی زنان" منحل شد و "سازمان زنان" به ریاست اشرف پهلوی جای "شورا عالی زنان" را گرفت. این تغییر با هدف تحکیم بیشتر قدرت حکومت شاه همراه بود. تعدادی از زنان بورژوا که نگاهی "فمینیستی لیبرال" نسبت به مسئله زن داشتند، تلاش کردند برای حضور زنان در انتخابات و حضورشان در مجلس تلاش کنند، تا حدی که پس از ارتباطات متعدد با نخست وزیر وقت و با دربار توانستند موفقیت به دست آورند. به ویژه این که این رایزنی ها مصادف بود با انقلاب سفید شاه. در نتیجه همین تعداد انگشت شمار توانستند از دوره بیست و یکم مجلس شورا در سال ۱۳۴۲ تا سه دوره، یعنی تا دوره بیست و چهارم در سال ۱۳۵۷ نمایندگانی داشته باشند، یعنی تا سال ۱۳۵۷ موفق شدند به عنوان نماینده به مجلس

تشکل های مستقل کارگری و تشکل های اجتماعی در ایران به پیش برای ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری در ایران بر افراشته باد پرچم اول ماه مه، پرچم سرخ طبقه کارگر کشورها و خلق های ستمدیده جهان متحد شوید!

مرگ بر امپریالیسم
سرنگون باد نظام سرمایه داری جمهوری
اسلامی ایران
زنده باد سوسیالیسم
حزب رنجبران ایران
۱۴۰۴

ستم به زنان.... بقیه از صفحه ۱

بود که که خط مشی دموکراتیک حزب توده را به پیش می برد. این تشکیلات نه تنها به مسایل و مشکلات زنان می پرداخت، بلکه یکی از خواست هایش شرکت زنان در انتخابات بود. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ زمانی که فخر آریایی - گارد شاه - دست به ترور نافرجام شاه زد، شاه از فرصت استفاده کرد و حزب توه را منحل اعلام نمود، در حالی که هیچ مدرکی وجود نداشت که این ترور از طرف حزب توده انجام شده باشد. اما حکومت شاه از این فرصت استفاده کرد، نه تنها حزب توده، بلکه "سازمان زنان" را نیز منحل اعلام نمود. چندی بعد حزب توده تشکل های دموکراتیکی را از جمله "سازمان دموکراتیک زنان"، "کانون جوانان"، "جمعیت هواداران صلح" به ریاست "ملک الشعراي بهار" را سازماندهی کرد. "سازمان دموکراتیک زنان" نشریه را تحت عنوان "جهان زنان" انتشار می داد. این تشکیلات در بین دختران دبیرستانی و دانشگاهی فعالیت خود را گسترش داده و در دفاع از حقوق نابرابر زنان با مردان مبارزه می کرد و تظاهرات برگزار می نمود. در تظاهرات گسترده ای که از طرف "جمعیت هواداران صلح" به مناسبت دفاع از صلح جهانی برگزار شده بود، اعضای "سازمان دموکراتیک زنان" به طور گسترده و فعال شرکت کردند. در این تظاهرات صفی طولانی از کودکان نیز تشکیل شده بود. دختران جوان، کبوتر صلحی از پلاستیک سفید و براق که شاخه ای سبز بر دهان داشت به موهای دختر بچه ها می زدند. "سازمان دموکراتیک زنان" در مقرر خود، کنفرانس هایی ترتیب می داد و سخنرانان زن در این نشست ها سخنرانی می کردند. کلاس های خیاطی، سواد آموزی و آموزش زبان فرانسه برای زنانی که علاقه داشتند زبان فرانسه را بیاموزند، برگزار می شد. "سازمان



در شرایط خفقان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امکان ایجاد هیچ تشکل مردمی وجود نداشت. در مورد زنان هم جز این نبود. زنانی که می توانستند فعالیتی داشته باشند باید فعالیت های خود را در زمینه های فرهنگی و اجتماعی در خدمت حکومتی وابسته به امپریالیسم آمریکا و در خدمت سیاست ها و برنامه های حکومت کودتا ادامه می دادند. در شرایط دیکتاتوری و خفقان، حکومت هر گونه صدای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه را در گلوله ها خفه کرده بود. حکومت از طریق "ساواک"، دست آموخته "موساد" نه تنها دست به شکنجه و کشتار کمونیست ها و آزادیخواهان می زد، بلکه هیچ تشکل دموکراتیکی و مردمی برای اولیه ترین حقوق از دست رفته مردم زحمتکش سرزمین مان حق موجودیت نداشت و طبعاً تشکل های زنان نیز برای حقوق از دست رفته شان اجازه هیچ تشکلی نداشتند و تا امروز هم ندارند. همین طور دانشجویان همیشه مورد تعرض و خشونت حکومت قرار داشتند. در خارج از ایران "کنفدراسیون جهانی دانشجویان خارج از کشور" توانست پرچم پر افتخار مبارزه علیه حکومت دیکتاتوری شاه را تا ۱۳۵۷ همچنان بر افراشته نگه دارد. زنانی پیشرو از جمله "مولود خانلری"، "شهر آشوب امیر خانی"، "دکتر معصومه طوافچیان" و "زهرا کاویانی" از فعالین کنفدراسیون بودند که تشکل زنان را در خارج از کشور به وجود آوردند و اولین کنگره آن را برگزار نمودند. این تشکیلات به مدت ۲ سال ادامه پیدا کرد. آن زمان دختران دانشجویی که به خارج می آمدند تعدادشان کم بود و اکثراً از خانواده های مرفه بودند. به ندرت نیز زنان با خانواده های خود به خارج مهاجرت می کردند. اینان نیز از خانواده های طبقات بورژوازی و یا خرده بورژوازی مرفه بودند. به همین دلیل طرح مشکلات و مسایل زنان برای دختران جوان که امکان آمدن به خارج را داشتند چندان قابل درک نبود. با توجه به زحمات زیادی که رفقای زن کشیده بودند، این تشکیلات بنظر چندان موفق نبود، اما خود تجربه ای با ارزش بود. با توجه به شرایط دیکتاتوری و خفقان زنان مبارز، بیشتر در گروه های سیاسی چپ و کمونیستی مانند "سازمان انقلابی"، "چریک های فدایی خلق"، "اتحادیه کمونیست ها"، "راه کارگر"، سازمان پیکار" و دیگر تشکل های چپ همزمان در داخل و خارج از ایران مبارزه کردند و تعداد زیادی از آنان در زیر شکنج و یا اعدام جان خود را از دست دادند. یاد همگی آن عزیزان گرامی باد. را ادامه دادند و مبارزه می کردند . رفقای عزیز ما مهوش جاسمی و دکتر معصومه طوافچیان در شرایط خفقان در زمینه مشکلات زنان زحمت کش دست به تحقیق و بررسی زدند و دو جزوه در مورد مساله زنان

تهیه کردند که در خارج منتشر شد. این دو رفیق عزیز و مبارز در شب یلدای ۱۳۵۵ توسط "ساواک" دستگیر و در زیر شکنجه جان خود را از دست دادند، جسد این عزیزان پیدا نشد و معلوم نیست دژخیمان حکومت شاه چه بر سر جسد آنان آورد. همزمان در همان شب یلدای ۱۳۵۵ "مینا رفیعی" و "ماه رخ فیال" عضو "سازمان آزادیبخش" به دست دژخیمان ساواک کشته شدند. "منصوره بهکیش" عضو "سازمان فدائی اقلیت" با چهار برادرش در مبارزه جان عزیز خود را از دست داد. "مهرنوش ابراهیمی" از "سازمان چریک های فدایی خلق" و بسیاری از زنان انقلابی دیگر. اگر بخواهیم همه اسامی را به تحریر شود طوماری از نام این جان برکفان به دست خواهد آمد.

تشکل های زنان از سال ۱۳۵۸ تا به امروز

- تشکل زنان انقلابی اسلامی: این تشکل وجود فیزیکی ندارد. ابداع کننده این به اصطلاح تشکل حکومت جمهوری اسلامی است که هدفش به اصطلاح در برگیرنده زنان مسلمان جهان است. زنانی که در ایران در خدمت این تشکل بوده اندو هستند تا امروز در خدمت این تشکل نا عادلانه و زن ستیز قرار دارند و در میان آن ها تنها چند زن به درجه وزارت، نماینده مجلس رسیده اند از جمله با قوانین جمهوری اسلامی که قوانینی نا عادلانه و زن ستیز است. تنها سه زن - معصومه ابتکار، مرضیه وحید دستجردی و مرضیه دباغ - به وزارت رسیدند. معصومه ابتکار در زمینه فساد مالی جاه طلبی نیز زبانزد مردم ایران است. نکته جالب در سیستم جمهوری اسلامی نهاد ها و..... است از جمله شورای نگهبان که دست آخر اوست که مهر تایید به نماینده های مجلس می زند سیستمی که ارزشی برای مردم و تی برای دو دصد طرفداران خود قایل نیست. اما جامعه ایران شامل این لکه سیاه نیست، بخش روشن، شفاف و درخشان زنان در جامعه ایران زنان شجاعی هستند که در انقلاب ۵۷ به امید رسیدن به جامعه ای مستقل، آزاد، آباد و شکوفا مبارزه کردند، تا آخر به صورت های مختلف ایستادند و جان خود را فدا کردند. انقلاب شکست خورد سیستمی سرمایه داری با روبنای فرهنگی عقب مانده با کمک سرمایه داری فرانسه انگلستان و به سرکردگی امپراطوری امریکا به حکومت رسی. اما زنان هیچگاه در برابر حکومتی سرمایه داری پیرامونی با ویژه گی های خود و با فرهنگ نهادینه شده مرد سالاری وزن ستیزی در سیستم های سرمایه داری نهادینه است، سیستمی که تا ریشه کن نشود زنان آزاد نخواهند شد. امروز در سیستم کشورهای سرمایه داری دموکراسی و آزادی کاذب بنه نفع

جامعه سرمایه داری وجود دارد. در شماره آینده به تشکل زنان از اواخر ۱۳۵۷ که مبارزات گسترده زنان و مردان به شکست منجر شد و اینکه چگونه انقلاب مردم توسط حکومت جمهوری اسلامی به سرقت تحریر خواهد شد. همچنین به مبارزات و مقاومت های زنان در برابر جنایت های حکومت سرمایه داری و زن ستیز جمهوری اسلامی تا به امروز پرداخته خواهد.

این مقاله ادامه دارد

لیلا فروردین ماه ۱۳۰۴

افول امپراتوری ها.... بقیه از صفحه ۱

باشیم که کهن ترین تاریخ مادی تکامل جوامع بشری را در منطقه زیست کنونی مان پشت سر داریم و در همان کتاب های اولیه دبستانی با افول و انحطاط سلسله های پر قدرتی برای بیش از هزاران سال آشنا می شویم .یکی از زیباترین گفتار حافظ را در ادبیات پیشرو جهان به زبان های گوناگون ترجمه کرده اند " جهان چنان نبود و چنین نخواهد ماند ". ما در این صد و اندی سال گذشته هم شاهد سقوط امپراتوری هایی چون تزار روسیه، عثمانی، بریتانیا و تبدیل آمریکا به ابرقدرت بلامنازع جهان و در حال افول بوده ایم. در روند این تغییرات، جوامعی با شیوه های تولیدی کهن، جای خود را به شیوه های نوی داده اند و بشریت از مسیر طولانی، سخت و بخرنج، با حرکتی نا موزون با ویژگی های مکانی و زمانی از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی کوچ کرده است. این تاریخ کهن مادی گواهی است بر این که هر یک از این تغییرات در جا و زمان خود با هرج و مرج ها، انقلابات و جنگ های پی در پی که در بعضی ها تمدن ها نیست و نابود شده اند، همراه بوده است و امروز ما با نظام اجتماعی سرمایه داری روبرو هستیم که مجموعه ی آنچه بشریت تا بحال ساخته و خلق کرده در خطر نابودی قرار داده است. دو جنگ جهانی قرن بیستم نمونه ای بس زشت از این سرمایه داریست که این روزها جنگ تعرفه ها را بر پا کرده است. لنین به درستی ضمن برجسته کردن ویژگی سرمایه داری در مرحله امپریالیستی امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است امپریالیسم نماد سرمایه داری انگلی یا فاسد است. امپریالیسم بیانگر سرمایه داری در حال مرگ



است

امپریالیسم بیانگر جنگ برای تقسیم دوباره جهان و سرگردگی دوران تاریخی را " انقلابات پرولتاریای " می نامد

با جهانی شدن نظام سرمایه‌داری، رشد گسترده و پیشرفته وسایل تولید، عمق همه جانبه یافتن آگاهی طبقاتی پرولتاری بر اساس ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی که این روزها در آستانه انقلابی دیگر در پیشرفت تکنولوژی بشریت قرار گرفته است، جهان شاهد یک حرکت دو سویی یکی افول و انحطاط یکی از پر قدرت ترین امپراتوری هاست که تا بحال به خود ندیده است و از سوی دیگر خیزش عظیم کارگران و توده های عظیم استثمار شوندهگان و ستمکشان که خواهان رهایی از برگی، فقر و بی خانمانی هستند. از این منظر، جهان با یکی از چالش های نادر تاریخی روبروست. ابر قدرت بلامنازع امپراتوری آمریکا که قرن بیستم را به نام قرن آمریکا نامید و نمایندگان سیاسی حاکم آن، خیز برای آقایی یک قرن دیگری را در اوایل قرن ۲۱ در سر می پروراندند، تن به واقعیت جهان در حال تغییر نمی دهند و راضی از این وضع نیستند. البته این افول و انحطاط ط با گذشته می تواند یک تفاوت ماهوی داشته باشد و آنهم فراهم شدن شرایط مادی و معنوی، رو بنایی و زیر بنایی برای تغییری ریشه ای و انقلابی یعنی براندازی نظام مالکیت خصوصی و جایگزینی آن در سطح جهانی با مالکیت اشتراکی. شواهد زیادی موجود است که اینبار توده ها از هر زمان دیگر آگاهانه در پی تغییر ریشه ای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت اشتراکی و عمومی. این بار دیگر جا بجا شدن تنها قدرت سیاسی میان صاحبان سرمایه و مالکان وسایل تولید نیست، که همچنان مالکیت خصوصی بر ابزار تولید دست نخورده باقی بماند. اینبار چالشی است از پائین، توده های ستمدیده و استثمار شونده همراه با پیشروان طبقاتی خود کمونیست ها و سوسیالیست ها متحد و یکی شده در احزابی که همچنان پرچمش " کارگران جهان و خلق های ستمدیده متحد شوید " است خواهان تغییر ریشه ای انقلابی نظام مالکیت سرمایه داری در دست مشتکی کوچک میلیاردر به مالکیت اشتراکی و جمعی سوسیالیستی و کمونیستی هستند.

از انتشار " مانیفست حزب کمونیست " بیش از یک قرن و نیم می گذرد. بارها روشنفکران بورژوازی، فاتحه مارکس و آموزش های او را خوانده اند. پس از تسخیر قدرت توسط رویزیونیست ها در حزب کمونیست شوروی و استقرار سرمایه‌داری در روسیه و آغاز سیاست درهای باز چین و اتخاذ خط مشی عمومی

سیاسی اصلاحات، دامنه این نوع تبلیغات وسیعتر شد و تاثیر منفی عمیقی در جنبش کارگری و کمونیستی جهان گذاشت. آنها پایان تاریخ را اعلام کردند، به نظام سرمایه داری مهر ابدیت زدند و مدعی شدند مبارزه طبقاتی جای خود را به ثروت جمعی و هماهنگی مسالمت آمیز داده است. تغییرات عظیم در چین را با اینکه حزب کمونیست چین تاکید داشت همچنان به مارکسیسم -لنیسم و اندیشه مائو تسه دون وفا دار است به حساب سرمایه داری گذاشتند و مدعی شدند که قرن ۲۱ همچون قرن بیستم قرن آمریکا ست. بگذارید برای پی بردن به ذهنی گری آنها قطعه ای را از این ادبیات را که تا به امروز ورد زبان آنست در زیر نقل کنیم:

" با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جهش بزرگ چین به سمت سرمایه داری... قدرت گسترده جهانی شدن، که دورافتاده ترین گوشه های کره زمین را با اوراق قرضه سودآور مالی، برون سپاری و تولید "بدون مرز" پیوند می دهد، به همه از استادان فناوری سیلیکون ولی گرفته تا دختران مزرعه دار چینی فرصت های کافی برای ثروتمند شدن ارائه می دهد. آسیا در دهه های آخر قرن بیستم شاید شاهد قابل توجه ترین رکورد کاهش فقر در تاریخ بشر بود - همه به لطف ابزارهای سرمایه داری تجارت، کار آفرینی و سرمایه گذاری خارجی. به نظر می رسد که سرمایه داری به وعده خود عمل می کند - برای ارتقای همه به ارتفاعات جدید ثروت و رفاه" این نوع دروغ های شاخدار را واقعیات عریان جهان کنونی که امپریالیسم آمریکا جهان را به لبه پرتگاه جنگ هستهای و نابودی محیط زیست هدایت می کند، چون پتکی سنگین بر سر مشاطه گران تهی مغز سرمایه داری می زند.

پاسخ مشت در مقابل مشت اکثر کشور های جهان به زور گویی ترامپ در برابر وضع تعرفه های سنگین علیه واردات و تاکید همگانی مبنی بر ایستادگی، حکایت از تغییر فاحش توازن قوا در سطح جهانی دارد.

بحران ساختاری سرمایه داری را که از سال ۲۰۰۸ شروع شد پایانی نیست. این بحران ساختاری دامنه دار ضمن اینکه زمینه را برای انقلاب کردن فراهم می کند با خود چرک و خونی که از پنجه هایش می چکد را حمل می کند. یکی از این عوارض و چالش ها رشد گرایش های افراطی راست در جهان کنونی است که جنگ تعرفه های ترامپ امروز خود را نشان میدهد. بیش از یک قرن پیش، هنگامی که لوکاخ هنوز کمونیست بود در سال ۱۹۲۳ در کتاب تحلیلی خود در باره آگاهی

طبقاتی یاد آوری می کند که گرایش راست افراطی در دوران بحران های نظام سرمایه داری رهبران بی شعوری را تولید می کند. آیا پدیده ترامپ و روی کار آمدن مجدد او و اقدامات و گفته های او در چند ماه گذشته مصداقی بر گفته لوکاخ نیست؟

سال هاست نخبگان " جامعه سرمایه داری " از طریق معرفی دموکراسی بورژوازی به عنوان نقطه مقابل مطلق فاشیسم، توتالیتریسیم، نئولیبرالیسم و تروریسم به عنوان گرایش هایی جدا از سرمایه داری، تلاش می کنند بر خصلت دیکتاتوری بورژوازی پرده افکنند. این نخبگان دانشگاهی بورژوا که با چوب دستی آهنگ سازان نظام سرمایه داری در حرکتند، قادر شده اند به مشاطه گری نظام سرمایه داری بپردازند. این گرایش اغلب حقایق در سطح جهانی پس از شکست قدرت های امپریالیستی در اتحاد جماهیر شوروی در جنگ داخلی، به عنوان تعرض ایدئولوژیکی ضد کمونیستی شکل گرفت. سربازان پیاده این لشکر ایدئولوژیکی را روشنفکران بریده از سوسیالیسم و کمونیسم تشکیل می دهند که در ایران هم امروز در فرهنگ سازی ضد کمونیستی دست بالایی دارند. شگرد آنها در این است که جریاناتی افراط گرا راست و توتالیترالیستی را چون فاشیسم، داعش را و امروزه ترامپیسم را از نظام سرمایه داری جدا جلوه می دهند. اما در این دوساله عملکرد جنایتکارانه فاشیست ها، نئولیبرالیست ها و صهیونیسم ها که نیروهای نیابتی سرمایه داری جهانی اند در جریان جنایات در کرانه غزه و سرکوب زن و کودک فلسطینی بی پناه در مناطق اشغالی هرچه بیشتر عریان شده است. تظاهرات و اعتراضات مشترک توده ها در ۱۲۰۰ شهر جهان که میلیون انسان شرکت داشتند نشانی بارز از جنبش مقاومت از پائین است و حکایت از پیشروی لشکر انقلاب جهانی علیه سرمایه داری دارد..

بورژوازی یک طبقه خوش و خط و خالی است که برای ادامه زندگی خود نه تنها کارگران گورکنان خود را بلکه لشکری از روشنفکران و نخبگان خود فروخته سر به زیری را هم تولید می کند که در زمان های مختلف و در جا های متفاوت به اشکال مختلف نقش موثری با پرچم دروغین آزادی و دموکراسی خواهی در به انحراف کشاندن جنبش های مردمی بازی می کنند. بلشویسم را لشکر چهارده کشور دخالت گر و قشون میلیونی هیتلری نتوانست شکست دهد اما کسانی چون خروشچف، یلتسین و گرباچوف که از درون حزب کمونیست برخاستند، کشور شوروا را تسلیم سرمایه داری جهانی کردند.

شناخت دشمن، آگاهی همه جانبه از اژدهای

توقف فوری و بدون قید و شرط اعدامها در ایران



چند سر طبقه بورژوازی که بشریت را به لبه پرتگاه کشانده و با چهره های گوناگون طبق اوضاع تغییر یافته، ظاهر می شود، درک همه جانبه گرایش راست جهان کنونی بویژه قدرت گیری ترامپ یکی از وظایف مهم جنبش کارگری و کمونیستی امروز است.

بورژوازی حاکم ایران در برابر تهدیدهای ترامپ بخاطر ورشکستگی داخلی اش و ترس از جنبش های کارگری و ستمدیدگان داخل، این روزها تن به مذاکره با " شیطان بزرگ " داده است. طنز دوران افول امپراتوری و بحران ساختاری سرمایه داری جهانی و در ماندگی بورژوازی حاکم ایران در حل اساسی ترین نیازمندی توده ها در اینست که تضاد میان جناح های بورژوازی کنونی ایران را شدید تر و بخش های را بهم نزدیک و بخش هایی را از هم دور کرده است. مجاهدین ضد امپریالیسم آمریکا را به حامیان آمریکا، سلطنت طلبان را که پدر تاجدارشان را در جلو پای ورود خمینی قربانی کردند به دوستان آمریکا تبدیل کرده است که با شروع مذاکرات میان ایران و آمریکا چنانچه با موفقیت طرفین جلو رود، جناح های پرو آمریکایی را با شکست مفتضحانه ای رودرو خواهد ساخت.

زیبایی جهان کنونی در اینست که ما شاهد حرکت عظیم ستمدیدگان و استعمار شوندها هستیم. در سرزمین پهناور ما هم کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان بازنشستگان هر روز بیشتر و گسترده تر سازمان میدهند. وقت آن رسیده که کمونیست ها و سوسیالیست ها شکارا به میدان بیایند و آلترناتیو خود را در برابر بورژوازی متشکل و متحد عرضه دارند. تنها سوسیالیسم راه نجات است. بورژوازی جنایتکار سرکرده گرا و در حال افول و پوسیدگی ظاهراً قوی و با باندان های چرکین ضد مردمی هسته ای خود را عرضه می کند ولی مردم میلیاردری جهان را علیه خود شورانده است. مقاومت در برابر آن حرف اول را میزند. برای انقلابی ریشه ای و پرولتری سازمان دهیم و با یک پارچگی و همبستگی به استقبال اول ماه مه ۲۰۲۵ رویم.

محسن رضوانی

پسارت دهنندگان دمکراسی

آلترناتیو کارگری و افق دموکراسی کارگری در ایران: از ستیز با فاشیسم و نئولیبرالیسم تا گذار به مشارکت رادیکال
مواجهه‌ی تاریخی با فاشیسم، نئولیبرالیسم و

دموکراسی صوری

۱. چشم‌اندازی از بحران و امکان

ما در لحظه‌ای ایستاده‌ایم که تضادهای درونی سرمایه‌داری در ایران به مرز انفجار رسیده‌اند: شکاف عظیم طبقاتی، زوال مشروعیت سیاسی، انباشت بحران‌های اکولوژیک، زن‌ستیزی ساختاری، و فقر روزافزون توده‌ها. در این بستر، هر آلترناتیوی که نتواند پاسخی بنیادین به این تناقض‌ها بدهد، ناگزیر یا در دالان ناسیونالیسم اتوریتر گم خواهد شد، یا در مه‌دود «دموکراسی صوری» پارلمانی حل می‌شود.

از این‌رو، سخن گفتن از «آلترناتیو کارگری» و برافراشتن پرچم «دموکراسی کارگری» نه از سر ایده‌آلیسم، بلکه از درک عینی ضرورت تاریخی برمی‌خیزد. چنین آلترناتیوی نه صرفاً برای کارگران، بلکه برای همه‌ی ستمدیدگان - از زنان و اقلیت‌ها گرفته تا حاشیه‌نشینان - میدان سیاست را بازتعریف می‌کند.

۲. دموکراسی کارگری: فراتر از بازنمایی، به سوی مشارکت اجتماعی

دموکراسی کارگری را باید به مثابه نوعی «بازگشت سیاست به زندگی روزمره» فهمید. این دموکراسی، برخلاف دموکراسی لیبرال پارلمانی که کنش سیاسی را به انتخاب هر چهار سال یک‌بار و تفویض قدرت به نخبگان تقلیل می‌دهد، بر اساس مشارکت مستقیم، تصمیم‌گیری شورایی، و خودمدیریتی اجتماعی بنا می‌شود.

ریشه‌های این اندیشه را باید در تجربه‌های تاریخی شورایی جست: کمون پاریس (۱۸۷۱) نخستین نمایشگاه زنده‌ی دموکراسی کارگری بود، جایی که کارگران اداره‌ی شهر را به دست گرفتند. بعدها، شوراها‌ی کارگری در انقلاب روسیه (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷)، شوراها‌ی انقلابی آلمان (۱۹۱۸)، و مجامع مردمی در انقلاب اسپانیا (۱۹۳۶) نیز اشکال گوناگون این نوع دموکراسی را نشان دادند.

در ایران نیز پس از انقلاب ۵۷، تجربه‌ی شوراها‌ی کارگری (در کارخانه‌ها، محلات و برخی مناطق کردستان) گواهی بر این است که دموکراسی کارگری، ریشه در زمین دارد، نه در رویا.

اما دموکراسی کارگری صرفاً الگویی در ساختار سیاسی نیست؛ این دموکراسی، هستی‌شناسی خاص خود را دارد: تولید اجتماعی باید تحت کنترل خود جامعه قرار گیرد، مناسبات سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه باید زوده شوند، و نظم سیاسی باید از پایین به بالا بازسازی شود.

۳. جمهوری اسلامی: نئولیبرالیسم نظامی‌گرا و فاشیسم ایدئولوژیک

برای فهم موقعیت تاریخی ما، باید پدیده‌ی جمهوری اسلامی را نه صرفاً به‌عنوان یک رژیم دینی، بلکه به‌مثابه تجلی خاصی از نئولیبرالیسم اقتدارگرا تحلیل کرد. از دهه‌ی ۷۰ به بعد، جمهوری اسلامی به‌طور سیستماتیک پروژه‌ی خصوصی‌سازی، آزادسازی اقتصادی، انحلال حمایت‌های اجتماعی، و سرکوب تشکل‌های مستقل را در پیش گرفت. در این ساختار، سرمایه‌داری نه تنها توسط نهادهای بازار، بلکه توسط شبکه‌ی امنیتی، نظامی و مذهبی بازتولید می‌شود.

اما این نئولیبرالیسم، بدون پشتیبانی ایدئولوژیک فاشیستی ممکن نبود. ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی، ساختاری فاشیستی دارد: تمرکز قدرت، سرکوب سیستماتیک زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی، دشمن‌سازی دائمی از «دیگری»، و نفی هرگونه خودبیانگری اجتماعی.

به تعبیر مارکوزه، فاشیسم مدرن تنها از خلال نظام‌های تمامیت‌خواه حاصل نمی‌شود، بلکه می‌تواند در لفافه‌ی نهادهای دینی، امنیتی یا حتی انتخاباتی بازتولید شود. در ایران، نئولیبرالیسم و فاشیسم ایدئولوژیک به‌صورت هم‌پیوند عمل می‌کنند: یکی به تاراج منابع مشغول است، دیگری به انقیاد ذهن و تن.

۴. امکان‌ها و نیروهای درگیر

اگرچه به نظر می‌رسد که نظم موجود در وضعیت انجماد سیاسی قرار دارد، اما تضادهای درونی‌اش نشانگر گسست قریب‌الوقوع است. طبقه‌ی کارگر ایران، با تمام پراکندگی و سرکوب، تجاربی بی‌نظیر از سازمان‌دهی داشته:

از سندیکای شرکت واحد تا شورای هفت‌تپه؛ از اعتصابات سراسری پروژه‌ها تا موج‌های همبستگی معلمان، بازنشستگان، زنان و دانشجویان.

این تجارب، هسته‌های بالقوه‌ی دموکراسی کارگری‌اند. آلترناتیو کارگری زمانی از قوه به فعل درمی‌آید که این هسته‌ها به‌هم پیوند بخورند و خودآگاهی طبقاتی را از سطح اعتراض صنفی به سطح کنش سیاسی ارتقا دهند.

از سوی دیگر، نظام جمهوری اسلامی دچار بحران هژمونیک شده است: دیگر نه تنها قادر به اقناع اکثریت جامعه نیست، بلکه مشروعیت اخلاقی‌اش نزد حتی وفادارترین اقشارش در حال زوال است. این خلأ می‌تواند یا با ظهور نیروهای راست‌گرا و پوپولیست پر شود - یا با تولد شکل‌های نوین دموکراسی از پایین.

۵. استراتژی‌های گذار به دموکراسی کارگری

برای گشودن راه به‌سوی دموکراسی کارگری، نمی‌توان صرفاً به انتظار فروپاشی نظم موجود

کشتار مردم فلسطین، جنایت علیه بشریت است



موقعیت برتر نظامی و اقتصادی خود نمی توانست روندهای گذشته را ادامه بدهد و در دو دهه گذشته با سیاست های متفاوت و گاه متضاد سعی کرده است که موقعیت تنها ابر قدرتی را حفظ کند موقعیتی که هرروز برای آمریکا سخت تر و امکان ناپذیر تر میشود. اما آنچه را نه آمریکا و نه رهبران در هر دو حزب نمی توانند درک کنند آنست که دنیای تک قطبی دوران گذشته است و قطب های جدید پر قدرتی در صحنه جهانی ظاهر شده اند. قطب چین - روسیه و کلا بریکس، قطب اتحادیه اروپا. در تمام دورانی که سرمایه داری به سیستم غالب در آمده است همیشه تحت رهبری ابرقدرت های غربی بوده است. ولی در چند دهه گذشته، کشورها و قطب هایی ظهور کرده اند که از آمریکا به لحاظ تولید و تکنولوژی و قدرت هسته ای عقب نبوده و هر روز که می گذرد قطب های مخالف فاصله خود را با این ابرقدرت قرن بیستم کم و کمتر می کنند. روند فوق هر روز در حال تشدید شدن است که باعث شده است آمریکا مقروض ترین دولت جهان بیش از یک تریلیون دلار قرض داشته باشد. سیاست چماق و نان قندی که ترامپ در پیش گرفته، پایه اش بر امتیاز گیری بیشتر از دیگران و انعطاف در بکار برد قدرت نظامی بر اساس وضعیت مشخص است.

بسیاری سعی کرده اند که از شخصیت ترامپ سیاست های فوق را بیرون بکشند در حالیکه برعکس این سیاست های امپریالیسم آمریکا است که شخصیتی مانند ترامپ را روی کار می آورد. تا ظاهراً به آناژشی سیاسی آمریکا شکل شخصی بدهد. آمریکایی که تقریباً دیگر تابع هیچ قانون بین المللی اگر با منافعش تطابق نداشته باشد نیست و حتی علیه آن عمل می کند. کاربری سیاست چماق و نان قندی مدتها حتی در برابر دولت های متوسط جهان هم کارآیی خود را از دست داده است. تجربه کشورهای جهان سوم از آمریکا تجربه زورگویی، تجاوز، اشغال گری و ویرانی است. از طرف دیگر به علت رشد پر شتاب رقبا آمریکا مانند چین، آمریکا امکان استفاده بی حد و حساب از نیروی نظامی خود را از دست داده و تخصیص هر گونه بودجه های جنگی می تواند به جلو افتادن رقبا در مسابقه رشد اقتصادی کمک های شایانی نماید.

تضادهای چند جانبه ای که امروز آمریکا با آن درگیر است با داستان بقیه ابرقدرت های استعمارگر و امپریالیستی جهان که از اوج به زیر افتادند فرقی زیادی ندارد. همه آنها با بحران عمومی در هژمونی طلبی روبرو شدند، مستعمرات و متحدین خود را یا از دست

۷. از طغیان به سازمان یابی

در جهان بی چهره ی نئولیبرالی، جایی که حتی خشم توده ها به کالا بدل شده، تنها آن نیرویی می تواند معنای رهایی را بازتولید کند که از درون مناسبات تولید و بازتولید اجتماعی برخاسته باشد. آلترناتیو کارگری، با دموکراسی شورایی و مشارکتی اش، نه نسخه ای وارداتی، بلکه پاسخی تاریخی به نیاز امروز ماست. اگر می خواهیم سیاست را به مردم بازگردانیم، اگر می خواهیم اقتصاد را تحت کنترل جامعه قرار دهیم، و اگر می خواهیم زیستن را از سلطه ی مرگ بیرون بکشیم، باید از همین امروز در جهت سازمان دهی شوراهای آموزش طبقاتی، و پیوند جنبش ها حرکت کنیم.

در برابر فاشیسمی که وعده ی نظم می دهد، و لیبرالیسمی که آزادی را به شعار تقلیل می دهد، تنها یک پرچم است که می تواند افق را روشن کند: پرچم دموکراسی کارگری با شعار نه به جنگ، سازمان دهیم، متحد شویم.

با احترام

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی

سیاست های آمریکا و تاثیرات جهانی آن

از بعد از به قدرت رسیدن ترامپ، همه کشورهای جهان انتظار رشد تشنجات بیشتری را داشته و دارند. در همان روزهای اول ترامپ تعرفه های بسیاری را علیه مبادلات با دیگر کشورهای جهان کرد و خواستار پیوستن کانادا به عنوان ایالت ۵۱م به آمریکا، در اختیار گرفتن تنگه پاناما، تغییر نام خلیج مکزیک و..... شد. این انتظار بی مورد هم نبود. این سیاست ها که کاملاً فاشیستی و هژمونی طلبانه است نه تنها مخالفان بلکه کل مردم جهان را تحت تاثیر بحران آینده این نوع تعرفه ها در روابط اقتصادی و تشدید بیشتر بحران کنونی قرار می دهد. این سیاست های تهاجمی و قلدر منشانه بدلائل شخصی شکل نگرفته اند، سیاست های جدیدی که ترامپ در پیش گرفته دارای نتایج تاکتیکی و استراتژیکی برای سرمایه داری و قدرت هژمونیک آمریکا است. آنچه که روشن است دعوا اساساً بر سر بازارهای اقتصادی و مناطق تحت نفوذی است که آمریکا قدم به قدم عقب رانده شده است. این سیاست ها نتیجه نهایی اش رنج و تحمیل استثمار و ستم بیشتر به اکثر کارگران و زحمتکشان جهان خواهد بود.

در زمینه استراتژیک، آمریکا برای حفظ

نشست. سه مسیر اصلی در این گذار قابل تصور است:

الف. احیای شوراهای به عنوان سنگرهای مقاومت و تولید سیاسی: شوراهای نباید صرفاً محل بیان مطالبات باشند؛ آن ها باید به فضاهایی برای سازمان دهی قدرت اجتماعی بدل شوند.

ب. شبکه سازی بین جنبشی: پیوند میان جنبش های طبقاتی، فمینیستی، زیست محیطی، و دانشجویی می تواند بلوکی هژمونیک در برابر نظم سرمایه دارانه ایجاد کند.

ج. بازتعریف «سیاست» در سطح زندگی روزمره: دموکراسی کارگری نه در پارلمان که در محل کار، خانه، دانشگاه و خیابان شکل می گیرد. از همین جا باید سیاست را بازپس گرفت.

۶. دموکراسی پارلمانی: دموکراسی بدون مردم؟ یکی از مهم ترین مغالطه هایی که در برابر پروژه دموکراسی کارگری مطرح می شود، دفاع از «دموکراسی پارلمانی» است. اما باید دید این شکل از دموکراسی دقیقاً چیست، و چگونه در خدمت تثبیت قدرت طبقات حاکم عمل می کند.

دموکراسی پارلمانی در واقع صورت بندی نهادینه ای از مشارکت سیاسی است که با حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، سلطه ی سرمایه را مشروع می سازد. در این مدل، سیاست به «امر تخصصی» بدل می شود که تنها توسط نخبگان، احزاب، و تکنوکرات ها مدیریت پذیر است. شهروندان، از کنش گر به رأی دهنده فروکاسته می شوند، و مشارکت شان محدود به انتخاب از بین گزینه هایی است که همگی در چهارچوب حفظ ساختار سرمایه داری عمل می کنند. حتی در نمونه های پیشرفته ی دموکراسی های غربی، قدرت واقعی نه در پارلمان، بلکه در دست طبقات صاحب سرمایه، نهادهای مالی، و شرکت های فراملی است. به تعبیر شومپتر، دموکراسی پارلمانی بیش از آن که سازوکار تصمیم گیری جمعی باشد، روش گزینش نخبگان حاکم است.

دموکراسی کارگری، در تضاد با این مدل، اساساً پرسش از مناسبات تولید را در مرکز قرار می دهد. این دموکراسی تنها به آزادی های سیاسی بسنده نمی کند، بلکه آزادی از سلطه ی اقتصادی، جنسی، نژادی و فرهنگی را دنبال می کند.

در دموکراسی پارلمانی، جامعه تقسیم شده به «حاکمان» و «حکومت شوندهگان» باقی می ماند؛ اما در دموکراسی کارگری، این تقابل نفی می شود، و همه ی افراد، بالقوه کنش گر سیاسی و تصمیم گیر جمعی اند.



افول آمریکا کمی طولانی تر و با خونریزی و جنایات بیشتری همراه خواهد بود. مگر اینکه طبقه کارگر آمریکا بتواند قدرت سیاسی را از دولت امپریالیستی آمریکا گرفته و این کشور را به یک کشور مترقی و پیشرو جهانی تبدیل کند. ترامپ در سیستم قدرت در آمریکا حرف جدیدی برای گفتن ندارد، اما با سیاست و عملکردهایش آگاهی همه مردم جهان را بیشتر به نتایج سیاست های جدید این دولت باز کرده است. جواب آن مقاومت دولت ها و ملت ها به قدری هایی است که آمریکا برای تلکه مردم جهان و از بازارهای جهانی در پیش گرفته است. شکست پشت شکست این سیاست همه قدرت های در حال افول جهان بوده است و خواهد بود.

مهران پیامی

جنبش دانشجویی... بقیه از صفحه آخر

امکان استفاده از فرصت های شغلی بهتر، ادامه تحصیل در خارج از کشور و دسترسی به شبکه های قدرت را دارند.

گرایش های سیاسی آنها عمدتاً لیبرال، اصلاح طلب یا تکنوکرات است.

دانشجویان طبقه متوسط و پایین شهری بسیاری از آنها در دانشگاه های دولتی شهرستان ها یا آزاد تحصیل می کنند.

مشکلات اقتصادی دارند و برای تأمین هزینه های تحصیل، مجبور به کار هستند. از منظر سیاسی، بیشتر به جنبش های عدالت خواهانه و چپ رادیکال گرایش دارند.

دانشجویان طبقه کارگر و فرودستان شامل دانشجویانی که از روستاها و مناطق محروم آمده اند.

اغلب در دانشگاه های پیام نور، علمی-کاربردی و آزاد ثبت نام می کنند.

بیشترین فشارهای اقتصادی بر آنها وارد می شود، به طوری که بسیاری از آنها تحصیل را نیمه کاره رها می کنند.

به علت شرایط سخت زندگی، عمدتاً به مبارزات صنفی و طبقاتی گرایش دارند.

با این ترکیب، می توان دریافت که بخش قابل توجهی از دانشجویان امروز ایران از طبقات فرودست و متوسط پایین جامعه هستند، اما پرسش مهم این است که آیا این وضعیت در نگاه سیاسی جنبش دانشجویی نیز منعکس شده است؟

۲. نگاه سیاسی حاکم بر جنبش دانشجویی

با وجود تغییر ترکیب طبقاتی دانشجویان،

گفتمان های سیاسی مسلط در دانشگاه ها

اند و در افکار عمومی جهان نیروهای تجاوزگر بحساب می آیند و مورد نفرت کشورهای ستمدیده هستند. آمریکا و اروپا امروز هر کدام به نوعی به دنبال سیاست راه ابریشم به شیوه خود هستند. به عنوان نمونه رقابتی است که امپریالیست های غربی و آمریکا با چین بر سر آفریقا با پول های هنگفت براه انداخته اند. غرب که فهمیده است غارت کشورها به تنهایی دیگر امکان پذیر نیست سعی دارد که با بورژوازی این کشورها در سرمایه گذاری و رشد سمت دار و در صد معین اقتصادی شریک شود. شراکتی که نفوذ سیاسی را علیه چین و روسیه و هند در آفریقا تأمین کند.

در پیشبرد سیاست آمریکا چه در زمینه چماق و چه در زمینه نان قندی مشکلات متعددی موجود است ۱- آمریکا و اروپا دیگر مانند گذشته آنهم مشخصاً بعلمت منافعشان قادر به متحد عمل کردن در سطح جهان مانند گذشته نیستند. ۲- کشورهای جهان با تهدید زیر بار زورگویی آمریکا نمی روند ۳- چماق و براه انداختن جنگ امکان رقابت تام تمام با رقبای دیگر را ضعیف می کند ۴- مردم آمریکا مانند گذشته حاضر به حرف شنویی از حکومت و رسانه های آمریکایی ندارند ۵- ترس از امکان ضعیف و سست شدن روابط داخلی و بین المللی در بسیاری از کشورها سر بلند کردن جنبش های رادیکال و انقلابی در زمینه سیاست نان قندی ۱- آمریکا نشان داده است زمانی این سیاست امتیاز دهی را اجرا می کند که با سیاست های استراتژیکش همخوانی داشته باشد و عمومی نیست ۲- کشورها نتایج سیاست کمک های اقتصادی و امتیازات سیاسی در تجربه نهایی به ضرر و وابستگی بیشتر، یافته اند. ۳- اکثر کشورهای جهان و مردمانش از جنگ و وابستگی های اقتصادی به تنگ آمده اند و نمی خواهند بار دیگر تسلیم پول های نهادهای مالی جهانی مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی شوند.

مجموعه این عوامل باعث می شود که دولت ترامپ مانند گذشته نتواند سیاست های طراحی شده خود را جلو ببرد. ولی بعلمت این که آمریکا هنوز بزرگترین اقتصاد و قدرت نظامی جهان را داراست، می تواند تأثیرات مخربی بر اقتصاد جهانی بگذارد. بالاخره ترامپ مجبور شده است که افول ابرقدرتی آمریکا را در شکل آنارشیسم در روابط بین المللی و با های وهوی کر کننده بپذیرد. اشتباه جدی خواهد بود که افول قدرت هژمونیکی آمریکا را خیلی سریع ارزیابی کنیم. اگر جنگ دوم جهانی به افول انگلستان ضربه نهایی را وارد آورد، اما مسیر

دادند و شکست خوردند و قدم به قدم قدرت اقتصادی خود و در ادامه قدرت تکنولوژیکی و نظامی را به حریفان باختند. آیا آمریکا با توسل به قلدری می تواند از این روند فرار کند. تاریخ عکس آنرا نشان داده است.

امپریالیسم آمریکا طراحان سیاسی مانند کیسنجر و برژینسکی داشت که تلاش داشتند با اوضاع آن روز جهان سیاست های آمریکا را هماهنگ کنند. اما ترامپ بدون توجه به اقتصاد جهان در دور اول ریاست جمهوری از شرکت های سرمایه داری خواست که به آمریکا برگردند و در آمریکا علاوه بر تولیدات تکنولوژیکی سطح بالا، دست به تولید کالاهای درجه دوم مانند اتوموبیل و... بزنند. این سیاست مورد استقبال شرکت های فراملی آمریکایی که در کشورهای مختلف جهان از فوق سود امپریالیستی به ثروت های عظیم و بدون مالیات رسیده بودند، قرار نگرفت. کشورهای آسیایی منبع عظیمی از نیروی کار و زمین و منابع ارزان بود که امپریالیسم آمریکا نمی توانست بر آنها چشم ببندد.

همزمان دلار تنها ارز مرجع عملاً از بین رفته و آمریکا قدرتش در ضربه های اقتصادی به مخالفانش کمتر تأثیر گذار شده است. از طرف دیگر بازارهای جهانی که معمولاً توسط امپریالیست های غربی بین خودشان تقسیم شده بود امروز با قدرتی متمرکزتر و بسیار کارآمد تر مانند چین روبرو شده است که با کالاهای ارزانش بسیار از درهای گذشته را به روی کالاهای لوکس و گران غربی بسته است. در سال گذشته چین بزرگترین سرمایه گذار دنیا در کشورهای دیگر بوده است. بسیاری از کشورهای پیرامونی ترجیح می دهند که با چین وارد مناسبات اقتصادی بشوند. دلیل این امر عدم ورود به مناسبات داخلی کشورها مانند آمریکا است. زمانی آمریکا حقوق بشر را پتکی بر سر کشورهای غیر دوست کرده بود و دخالت در امور داخلی کشورهای فقیر را با عنوان کمک های انسان دوستانه جلو می برد که در تجربه کشورها نشان داده شد که دشمنی این امپریالیسم با امر آزادی و رفاه اقتصادی انکار ناپذیر است.

آمریکا می داند که دست روی گذاشتن و زمان را از دست دادن به ضررش تمام میشود. این همان دلیلی است که این بار ترامپ ظاهراً با چماق بزرگتری وارد میدان شده است. چماق تهدید به سرکوب نظامی. آیا این سیاست کارآیی کافی را خواهد داشت. روند اوضاع تا به حال حاکی از عقب نشینی سیاست های اشغالگرانه و جنگ طلبانه اقتصادی و نظامی ترامپ در بیشتر موارد بوده است. در بیش از ۲۰۰ سال گذشته امپریالیست ها منابع زیرزمینی و انسانی کشورها را به غارت برده



همچنان تحت تأثیر سه جریان عمده است: جریان اصلاح طلب و لیبرال و یا سلطنت طلبی معتقد به اصلاح تدریجی و تعامل با حاکمیت است و یا واضحاً رضا پهاوی را تنها آلترناتیو میداند.

عمدتاً متشکل از دانشجویان طبقه متوسط و بالا.

در اعتراضات دانشجویی، نگاه محافظه کارانه داشته و اولویت را به مسائل حقوق بشری و آزادی‌های مدنی می‌دهد و یا رو به لیبلیسم و در بهترین حالت مشروطه خواهی دارد.

جریان مذهبی و اصول‌گرا

بیشتر در تشکلهای رسمی و حکومتی فعال است.

سیاست‌های فرهنگی حاکم را نمایندگی می‌کند.

نگاهش به مسائل طبقاتی محافظه کارانه و مبتنی بر خیریه و «عدالت اسلامی» است.

جریان چپ و مارکسیست

بر تضاد طبقاتی، مبارزه با سرمایه‌داری و پیوند جنبش دانشجویی با کارگران تأکید دارد.

در سال‌های اخیر، تحت سرکوب شدید قرار گرفته است.

با وجود این سرکوب، در میان دانشجویان کارگر و فرودست محبوبیت دارد.

اما مسئله اینجاست که هرچند چپ حضور دارد، اما هنوز گفتمان مسلط نیست و بخش زیادی از دانشجویان به دلیل گرایش‌های

دیگر، سرکوب، پراکندگی و محدودیت‌های سیاسی نمی‌خواهند در مبارزات طبقاتی

مشارکت فعال داشته باشند.

۳. اولویت‌های امروز جنبش دانشجویی: طبقه یا هویت؟

یکی از مهم‌ترین چالش‌های جنبش دانشجویی امروز، گسست میان مبارزات

هویتی و مبارزات طبقاتی است. در حالی که بخش‌هایی از جنبش دانشجویی به‌درستی

بر مسائلی مانند حقوق زنان، آزادی بیان و حقوق اقلیت‌ها تمرکز دارند، اما در بسیاری

موارد، این مبارزات از مبارزات طبقاتی جدا شده است.

تفاوت بین جنبش‌های هویتی و طبقاتی

مبارزات هویتی بر آزادی‌های فردی و حقوق بشری تأکید دارد، اما در بسیاری موارد،

مسئله استثمار طبقاتی را نادیده می‌گیرد. مبارزات طبقاتی بر مسائلی مانند فقر،

نابرابری اقتصادی و استثمار تأکید می‌کند و آزادی‌های فردی را نیز در چارچوب مبارزه علیه

سرمایه‌داری می‌بیند.

نتیجه این وضعیت، شکل‌گیری یک شکاف در جنبش دانشجویی است که باعث شده بسیاری از دانشجویان به‌جای پیوند با جنبش

کارگری، در چارچوب سیاست‌های نولیبرالی و

اصلاح طلبانه محدود شوند.

۴. چالش‌ها و راهکارهای پیش روی جنبش دانشجویی چالش‌ها:

سرکوب و امنیتی شدن فضای دانشگاه‌ها

بحران مالی و اقتصادی دانشجویان کارگر و فرودست

ضعف در سازمان‌یابی و نبود تشکلهای مستقل چپ

غلبه گفتمان‌های اصلاح طلبی و لیبرالیسم و پهلوی‌گرا بر مبارزات دانشجویی

راهکارها:

پیوند با جنبش کارگری: دانشگاه نباید از محیط کار جدا باشد. باید شبکه‌های

همبستگی میان دانشجویان و کارگران شکل بگیرد.

بازسازی تشکلهای مستقل: شوراهای دانشجویی مستقل از حاکمیت و اصلاح طلبان

باید احیا شود.

مبارزه با خصوصی‌سازی دانشگاه‌ها: یکی از اولویت‌های اصلی باید مقابله با کالایی‌سازی

آموزش باشد.

ارتباط با بدنه فرودست دانشجویی: جنبش دانشجویی نباید به نخبگان محدود بماند،

بلکه باید مسائل معیشتی دانشجویان کارگر را به مرکز مبارزات خود بیاورد.

نتیجه‌گیری: آینده جنبش دانشجویی ایران

اگر جنبش دانشجویی ایران بخواهد تاثیرگذار باشد، باید از یک جنبش نخبگانی و

اصلاح طلب به یک جنبش طبقاتی و مردمی تبدیل شود. پیوند با جنبش کارگری، احیای

تشکلهای مستقل و عبور از سیاست‌های سازش کارانه، تنها راهی است که می‌تواند

دانشگاه را از وضعیت کنونی خارج کند.

رفیق دیلم عزیز، معتقدیم بدون پیوند با طبقه کارگر، دانشگاه صرفاً به کارخانه‌ای برای

بازتولید نخبگان سرمایه‌داری تبدیل خواهد شد.

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی

با احترام

چاپار سرخ

با سلام

متنی از طرف حلقه جوانان مارکسیست ایرانی برای رفقا:

جامعه‌ای در بحران، بدون جهت‌گیری طبقاتی روشن

ایران امروز در میان شکاف‌های عمیق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار دارد.

سرمایه‌داری وابسته به دولت، ساختارهای رانتی و ائتلاف فاسد نئولیبرالی طبقات

بالادست، فشاری خردکننده بر طبقه‌ی کارگر

و فرودستان وارد کرده است. از سوی دیگر، بحران‌های پیاپی-از تورم افسارگسیخته گرفته تا سرکوب‌های سیاسی-جامعه را به سمت اعتراضات پراکنده و گاه انفجاری سوق داده است. با این حال، نبود افق سیاسی روشن و نبود نیروی منسجم سازمان‌یافته، این انرژی را یا به خاموشی می‌کشاند یا به دام بازی قدرت نیروهای ارتجاعی می‌اندازد.

در چنین شرایطی، گفتمان آلترناتیو کارگری تنها زمانی می‌تواند به نیرویی واقعی تبدیل

شود که حامل نهاد سیاسی خود باشد؛ نهادی که هم بازتاب خواست‌ها و رنج‌های

طبقه‌ی کارگر باشد، و هم برنامه و چشم‌انداز سیاسی روشنی داشته باشد: حزب.

جنبش‌های پراکنده کارگری-از اعتصابات در هفت‌تپه و فولاد تا اعتراضات معلمان-

نشان داده‌اند که ظرفیت بسیج وجود دارد. اما نبود حزب، به معنای نبود ستاد مرکزی

تحلیل، برنامه‌ریزی، تداوم و اتحاد میان این اعتراضات است. بدون حزب، مبارزه‌ی

کارگری به چرخه‌ی مکرر "اعتراض-سرکوب-فراموشی" گرفتار می‌شود.

افق آلترناتیو کارگری، بدون حزب، خیال پرداز است

آلترناتیو کارگری اگر خود را صرفاً در قالب سندیکا یا شورا تعریف کند، بدون یک افق

سیاسی و بدون ابزار قدرت‌یابی سیاسی، نهایتاً یا جذب سیاست‌ورزان سرمایه‌داری

می‌شود یا در محدوده‌ی مطالبات صنفی باقی می‌ماند. اما اگر این آلترناتیو به شکل حزب

تبلور یابد-حزبی دموکراتیک، مشارکتی، ضد سرمایه‌داری، و متصل به بدنه‌ی واقعی

کارگری-آن‌گاه می‌تواند دو جبهه را همزمان به چالش بکشد:

سرکوب و استثمار داخلی توسط دولت سرمایه‌داری/دینی تحریم، جنگ و تجاوز

خارجی از سوی امپریالیسم و متحدان منطقه‌ای اش

با احترام

به تارنمای اینترنتی حزب رنجبران ایران

مراجعه کنید

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org



نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

آن، به ویژه در ۲۶ نوامبر ۱۹۲۵ برای علنی کردن با هدف شناسایی هر جریان مخالف و تسلط کامل بر مطبوعات، کشور و مردم، و سپس با قانون دیگری را نیز در بیست و چهارم دسامبر، تصویب کرده بود، حزب کمونیست با پیش بینی داهیان، دو گونه شیوه تشکیلاتی را برنامه ریزی کرده بود:

یکی آشکار، که شامل نمایندگان خود در مجلس، سندیکالیست ها و روزنامه نویس ها می شد، و دیگری بخش پنهان کادرها و اعضای حزب؛ شوربختانه بخش آشکار و شناخته شده و اندکی از بخش پنهانی آن ضربات سختی خوردند و همراه بسیاری از اعضای کمیته مرکزی اسیر و یا مجبور به ترک میهن گشتند.

در همان روز ششم نوامبر، در نشست که در شهر رم برگزار شده بود، گفتگو و برخوردی میان کامیلا راورا (Ravera Camilla) و آنجلو تسکا (Tasca Angelo) درباره نیاز برپا نگه داشتن بخش پنهان در ایتالیا در گرفت؛ تسکا بر این باور بود که حزب را در این شرایط یورش و دستگیری، منحل کنند اما راورا سخت با این پیشنهاد تسکا مخالفت کرد و در نیاز به ادامه مبارزه به گونه مخفی پافشاری نمود. در روزهای پس از آن، راورا آن بخش از اعضای کمیته مرکزی حزب را که دستگیر نشده بودند برای نشستی در شهر میلان فراخواند، که نتیجه آن پس از پانزده روز انتشار و پخش روزنامه «اونیتا» برای یکمین بار در شرایط پنهانی بود، همراه با این اعلام که: حزب کمونیست برپاست و به مبارزه خود ادامه می دهد؛ این پیام ارزش آن را داشت که در اعضا، به ویژه توده های کارگر و طرفداران حزب، این حس و امید را پدید آورد که بدون حزب و راهنما نمانده اند. در پایان ماه نوامبر از سوی کمیته مرکزی، کارهای دیگر تشکیلاتی پیکره حزب به دبیر همگون کننده روابط میان گروه ها و بخش های استانی در تماس مستقیم با کمیته مرکزی واگذار شد، اما کمیته مرکزی هرگز کشور را ترک نکرد و تا سقوط رژیم در ایتالیا ماند و برای برخی رهبران و کمونیست هایی که اجباراً به خارج از کشور رفته و یا آنهایی که در شرایط خطرناک مجبور به گریز و مهاجرت گشتند، در «مرکز خارجی» که حزب و برخی رهبران تشکیل داده بودند، به مبارزه و فعالیت های خود ادامه می دادند (در بخش های گذشته به آن پرداخته بودیم).

اشاره کنیم که کامیلا راورا در تاریخ سازمان ها و احزاب جهان، نخستین زن بود که در سال ۱۹۲۷ به رهبری حزب کمونیست، آن هم در شرایط سخت و مخفی برگزیده شد و در سال ۱۹۳۰، که با رفت و آمدهای مخفیانه از فرانسه

به ایتالیا وارد شد، دستگیر و به پانزده سال و شش ماه زندان و تبعید محکوم گردید و با برکناری موسولینی و سقوط دولت او، در سال ۱۹۴۳ آزاد شد.



کامیلا راورا

در آغاز مخفی شدن، اعضای حزب در ایتالیا با مسئله اقدام و آماده کردن ابزار و اعضا برای تیزهوشی، آگاهی و توانایی جسمی خوب در مبارزه و گریز از دست پلیس رژیم رو به رو بود. مسئله چاپ و نشریات مخفی حل شد اما به روشنی و بیگمان نمی توانست در شماری زیاد و کافی برای همه اعضا و طرفداران تولید شود. همه کوشش و هدف حزب آن بود که در اندازه ممکن توان موجودیت خود را، چون دوره قانونی بودن، زنده نگه دارد، اما اندک اندک با حضور افراد نفوذی تحریک کننده (پروکاتور) و جاسوس، با توجه به توان و تسلط همه سوبیه رژیم، کوشش در این اندازه به شکست انجامید و خطر و بحرانی سخت اعضا و حزب را تهدید می کرد.

استان پیه مئنته (Piemonte) در شمال غربی ایتالیا که مرکز آن شهر تورینو می باشد، که قطب صنعتی بسیار مهمی در زمینه های رشد یابنده پارچه بافی و نخ ریزی، پوشاک، تولید وسایل ساخته از چوب، چرم سازی، مواد خوراکی، لاستیک سازی، صنایع فلزی و فولادی و مهم تر از همه کارخانه خودروسازی بس بزرگ فیات (FIAT) با چندین هزار کارگر بوده و هست، از سوی جوانان کارگر کمونیست به بازسازی «جبهه یگانه» اقدام شد اما به زودی در سیزدهم مارس ۱۹۲۷ تعداد زیادی از این جوانان دستگیر شدند.

دو ماه پیش از این در ماه ژانویه از تشکیلات کمونیستی تورینو یک کارگر تراشکار توانمند به نام لوئیجی کاپریولو (Capriolo Luigi) که آینده درخشانی، با توجه به توانایی و کوشش او برایش پیش بینی می شد و در میان مردم منطقه بسیار شناخته شده و محبوب بود، از سازمان دهندگان پر کوشش و توانمند در اعتراض و مبارزه موفق کارگران بر علیه اجبار به نام نویسی در تشکیلات خرید اوراق قرضه با پنج ساعت کار کردن بدون دستمزد به سود برنامه «ارزش ۹۰» (۹۰ Quota) بود. «ارزش ۹۰» برنامه ای بود که موسولینی برای بالا بردن ارزش پول ایتالیا در مقابل لیره انگلستان در سال ۱۹۲۶ تصویب

و تحمیل کرده بود. (در بخش دوازدهم به آن پرداخته بودیم). به هر روی پس از این اعتراض ها لوئیجی کاپریولو و دو کارگر فلزکار دیگر به نام های فرانچسکو بنا (Bena Francesco) و میکله بلزا (Bolza Michele) دستگیر شدند و در «دادگاه ویژه»، به ترتیب هفت سال و شش ماه، پنج سال و یک سال زندانی محکوم شدند. پیش از آن که به زندگی و مبارزات لوئیجی کاپریولو بپردازیم، اشاره کنیم که در همه بخشداري تورینو جنبش های کارگری گسترده ای، به ویژه در منطقه بیلا (Biella) در همان استان پیه مئنته، با رویارویی های سخت در این اعتصاب ها و تظاهرات که با واکنش های بس خشونت بار پلیس می انجامید، که بدترین و شوم ترین عملیات دسته جات فاشیستی چند سال گذشته را زنده می کرد، و دستگیری های زیادی را با محکومیت های چند ده ساله به همراه داشت.

لوئیجی کاپریولو در دهم نوامبر ۱۹۰۲ در چینزانو (Cinzano) در حومه شهر Asti درچهل کیلومتری تورینو) زاده شده بود، کارگری شرافتمند که در ادامه مبارزات خود در تشکیلات «جوانان سوسیالیست»، از همان آغاز تشکیل حزب کمونیست و روزنامه «اردینه نوآو» به آن پیوست و بر علیه رژیم فاشیست، سخت مبارزه می کرد. دو ماه پس از دستگیری اش، در ماه ژانویه سال ۱۹۲۷، در دوازدهم ماه مه در «دادگاه ویژه» به جرم عضویت در حزب کمونیست، تبلیغ، توهین و خوار شمردن میلیشیای داوطلب «امنیت ملی»، توطئه، پخش اعلامیه، دعوت کارگران به تشکیل کمیته های تهییج و تحریک به کینه ورزی طبقاتی و... به هفت سال و شش ماه زندان محکوم شد؛ پس از گذراندن این دوره و آزاد شدن (در پایان سال ۱۹۳۲) بیدرنگ به مبارزه پرداخت و در شهر تورینو همراه با یک کارگر دیگر (به نام Conte. D) یکی از دو مرکز گسترده را با هسته های زیاد تشکیل داد؛ اما به زودی در ماه مارس ۱۹۳۳ دستگیر شد و پس از یک سال و نیم بلاتکلیف در زندان بودن، در بیست و هفتم سپتامبر ۱۹۳۴، بار دیگر در «دادگاه ویژه» به جرم ایجاد حزب کمونیست، تعلق به آن، تبلیغات و... این بار نیز به هفت سال زندانی محکوم شد.

لوئیجی کاپریولو در دوره سپری کردن محکومیتش دو سال بخشش شامل او نیز شد اما شش ماه محدودیت تبعید را بایستی می گذراند. پس از آزادی، در سال ۱۹۴۰، به تورینو بازگشت و در میان فعال ترین ها، در بازسازی حزب و تبلیغات ایدئولوژیک، نخستین نقش را داشت و بی وقفه و خستگی ناپذیر به مبارزه ادامه داد. در ماه مارس سال ۱۹۴۳، در بحبوحه جنگ دوم جهانی و علی رغم بحران های موجود، یکی از برنامه ریزان و تشکیل دهندگان



لوئیجی کاپریولو در هجده سالگی

عباس دهقان

خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

را در بین تبعیدی ها ی سابق شناسایی کنند، همگی در یک صف منظم قرار گرفتیم. خیلی ها به گریه افتاده بودند. بعد به پیاده رو رفتیم. در حالی که دسته موزیک ارتش به نواختن "مارسیزه" کرد، گروهی از سربازان فرانسوی اسلحه به دست به حالت احترام ایستادند. لحظه ای فراموش نشدنی بود. فرانسه از ما همچون قهرمانان استقبال کرده بود. متأسفانه در ایتالیا چنین نبود. با سرعت از جانب زنان و مردانی که در پی بستگان خود می گشتند و یا در باره آن ها سوال می کردند محاصره شدیم. فکر کردم کسی منتظر من نیست. "لونگو" در ایتالیا بود، بچه ها هم در "مسکو" بودند. رفقا هم از برگشتن ن بی اطلاع بودند. اما در یک لحظه کسی دو دستم را فشرد و در آغوشم گرفت و در گوشم گفت: "استلا" خودت هستی؟! او "میشل" بود. مدت ها بود که به پیشواز تمام قطارهایی که از اردوگاه های مرگ می آمدند، می رفت. سرانجام پیدایم کرد. عجله داشت که فوراً مرا به خانه اش ببرد. اما چنین چیزی امکان نداشت. زیرا که قبلاً باید به هتل "لوتتسا" که یکی از بهترین هتل های پایتخت بود می رفتیم. پیش از آن، آن جا محل استقرار فرماندهان (کماندوس) آلمانی بود. در آن جا دفتری برای تبعیدی ها در نظر گرفته بودند که مقدمات در یک جا جمع شان کنند. لوازم مورد نیاز آن ها را در اختیارشان بگذارند و ترتیبی دهند تا کسانی که در پاریس خانواده ای نداشتند و یا خانواده شان را پیدا نمی کردند همان جا در هتل اقامت کنند.

با کمک "میشل" کارهای اداری را انجام دادم. برای اولین بار پس از سه سال توانستم اسم

مهم با فاصله ای هشتاد کیلومتری میان «وال» دی لِنزو» (Lenzo Valle) و «وال دی سوزا» (Susa di Valle)، در غرب استان پیه مَنته و در نزدیکی مرز فرانسه، فرمانده تیپ (Brigata) بنام گاریبادی در منطقه «کونه» (Cuneo)، بازرس فرماندهی آن و کمیسر (کلانتر) سیاسی هنگ (Divisione) گاریبالدی در منطقه لانگه (Langhe) را عهده دار بود. یکبار هنگام مأموریتی در میانه راه، در گذر از روستای «نله» (Nole)، از سوی نازیست های آلمانی دستگیر شد اما پس از چند روز با یاری شهروندان ضد فاشیست آن منطقه، موفق به گریز شد؛ پس از اندک زمانی، در تابستان ۱۹۴۴ بار دیگر دستگیرش کردند، مدرک شناسایی که او با خود داشت به نام پیتر سولیس (Sulis Pietro)، که یک پارتیزان گاریبالدینی بود و به خواست خود، مدرک شناسایی اش را به لوئیجی کاپریولو داده بود؛ نازیست های اِس اِس برای اعتراف و آگاهی به دست آوردن، سخت و وحشیانه هر روز او را شکنجه کردند اما نتیجه ای دستگیرشان نشد و در روز سوم آگوست در شهرک «ویلا فرانکا» (Franca Villa) در چهل کیلومتری تورینو، این دلیر بی باک، استوار و از خود گذشته را به دار آویختند.

آنچه که نوشته شد، تنها اشاره ای به فعالیت ها، مسئولیت ها و مبارزات سخت و پُر بهای کمنیستی و پارتیزانی، با نهایت جانفشانی و فداکاری در راه باور لوئیجی کاپریولو می باشد، که صفحه درخشانی از مبارزات پارتیزان ها را در جایگاهی ویژه به ثبت رسانده، تا آنجا که پس از پیروزی بر فاشیسم ایتالیایی و نازی فاشیسم آلمانی، مبارزین، روشنفکران و اندیشمندان بس بنام، تا این زمان چند کتاب و بیشمار مقاله های طولانی درباره زندگی، سرشت باور استوار و با قاعده، توانایی، از جان گذشتگی و... او نوشته اند و معترفند که جای پای ژرف در دل و اندیشه شان به جا گذاشته، همچنین نوشته هایی که زندگی پُربار اجتماعی او را با زندگی خصوصی دردناکش همراهی می کند.

از لوئیجی کاپریولو تنها یک دفترچه خاطرات (یا گزارش مشاهدات و مبارزه اش) از روز بیست و ششم جولای تا شانزدهم اکتبر ۱۹۴۳ به جای مانده، که سخن از یکمین دستگیری اش و گزارش به حزب درباره شکنجه های غیر انسانی نازیست ها به جا مانده که چاپ و زمینه ساز کتابی نیز شده. در چندین شهر خیابان هایی به یاد او نامگذاری گشته.

«ما با توایم و با تو نه ایم اینت بلعجب

در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم»

در بخش آینده نیز به زندگی و مبارزات یک کمنیست کارگر زن خواهیم پرداخت.

اعتصابات بزرگ، تاریخی و بنام کارگری در قطب صنعتی ایتالیا، در شهر تورینو بود، که با بودن تضادهای درون رژیم، نشانی از پیش درآمد برکناری موسولینی را با خود داشت، که در آینده و در جای خود گسترده به آن خواهیم پرداخت. در آغاز ماه جولای ۱۹۴۳، لوئیجی، با آن که مخفی بود، بیش از پیش کوشش و اقدام به بازسازی، استحکام و گسترش حزب کمنیست و با باوری سخت در راه متحد و یکپارچه کردن همه نیروهای دمکراتیک و ضد فاشیست، در آماده و هموار کردن مبارزه، که به زودی با رویارویی با نیروهای ارتش نازیسم در ایتالیا انجامید، پرداخت. او از سوی حزب به عنوان نماینده در «کمیته برای انتشار و تبلیغات» و «کمیته آزادی بخش ملی» در استان پیه مَنته برگزیده شد و روزنامه «رستاخیز ایتالیایی» (La Italiana Riscossa) را پایه گذاری کرد که شماره یکم آن در بیستم اکتبر ۱۹۴۳ منتشر شد.

در بیست و پنجم جولای، شورای بزرگ فاشیسم در همسویی و دست اندرکاری پادشاه، ویتوریو امانوئل سوم، موسولینی را از سمت خود برکنار و در فدای آن او را دستگیر و زندانی کردند؛ در همان روز دولت ژنرال پیترو بادلیو (Pietro Badoglio) تشکیل شد. در سوم سپتامبر از سوی دولت او قرارداد آتش بس مشهور به «آتش بس کاسیبیل» (Cassibile)، با قوای متحدین در جزیره سیسیل امضاء شد، که پنج روز پس از آن، در روز تاریخی هشتم سپتامبر، از سوی بادلیو این خبر اعلام شد و دولت چهل و پنج روزه اش پایان یافت و جنگ داخلی میان پارتیزان ها و فاشیست های وفادار به موسولینی آغاز شد. (در آینده و در جای خود گسترده به جریانات و مبارزات تعیین کننده پارتیزانی در دو ساله ۱۹۴۳-۱۹۴۵ خواهیم پرداخت).

پس از این واقعه (در هشتم سپتامبر) لوئیجی کاپریولو، این کارگر تراشکار و پیشاتاز کمنیست، به عنوان عضو و نماینده «کمیته جبهه ملی در پیه مَنته» در گفت و گویی با ژنرال انریکو آدمی (Adami Enrico) فرمانده دفاعی منطقه تورینو، از او خواست تا تسلیحات را برای دفاع مردم از شهر، در مقابل نازیست های آلمانی که ایتالیا را اشغال کرده بودند، تحویل دهد اما این ژنرال که یک فاشیست دو آتش بود و در دوره چهل و پنج روزه دولت بادلیو در چندین عملیات دستور گشودن آتش بر روی کارگران اعتصابی را داده بود، نه تنها درخواست او را رد کرد بلکه دو روز پس از آن خود را در اختیار ارتش نازی قرار داد و سپس به خدمت در «جمهوری سالو» (Salò di Repubblica) درآمد. لوئیجی پس از این درخواست نافرجام، به ترتیب: برنامه ریز و مسئولیت متشکل کردن دسته های پارتیزانی، مسئول رسمی ارتباطی دو بخش گسترده و



در کارت پستالی که از صلیب سرخ سوئیس به "ژان پینلی" اطلاع داده بودند که بچه های "استلا" حالشان خوبست و درس می خوانند. وقتی کارت پستال را خواندم، چشمم تار شد و برای اولین بار غش کردم. رفقا فوراً پیش از آن که "آسپرین"ها متوجه شوند کمکم کردند تا حالم خوب شود.

..... بازگشت به میهن کار آسانی نبود. بین فرانسه و ایتالیا هنوز جنگ ادامه داشت. تصمیم گرفتم به "مارسی" و از آنجا به "نیس" بروم. در آن جا رفیق "لیزا" که در صلیب سرخ بود امکان داشت بتواند وسیله ای برای رفتن من به ایتالیا پیدا کند. با احساسات گرم قلبی از همه رفقای ایتالیایی و فرانسوی و به ویژه از "میشل" خداحافظی کردم و راهی "مارسی" شدم. با تعجب متوجه شدم، در ترن کوپه هایی را به رایگان به تبعیدی ها و اسرای جنگی اختصاص داده اند. در "پاریس" هم متوجه شده بودم کسانی که کارت یا علامت تبعیدی ها روی سینه داشتند می توانستند به طور رایگان سوار اتوبوس و متروی درجه یک شوند.

در "مارسی" هم تشکیلات تبعیدیان وجود داشت که به من کمک کردند. غذا و محل خواب در اختیارم گذاشتند و بعد هم به طرف "نیس" حرکت کردم و در آن جا به خانه رفقای ایتالیایی رفتم. سفرم از "نیس" تا ایتالیا فراهم می شد و یکبار دیگر باید غیر قانونی یا تقریباً غیر قانونی سفر می کردم. چند روز بعد به کمک "لیزا" توانستم بعضی از رفقای سوسیالیست که آنان هم می خواستند به داخل کشور بروند را ببینم. آن ها یک اتومبیل فیات تهیه کرده بودند و خیال داشتند با آن مسافرت کنند. آن ها سه نفر بودند و به دنبال نفر چهارم می گشتند تا به این طریق بتوانند هزینه بنزین را که باید از بازار سیاه خریده می شد، تقسیم کنند.

از "نیس" حرکت کردیم و به راحتی به مرز رسیدیم. من می دانستم که در آن جا به اشکال برخوردیم خورد. زیرا که هیچ گونه مجوزی برای گذار از مرز در دست نداشتیم. اما از آن جا که دیده بودم تبعیدی ها دارای اجر و قربی اند، تصمیم گرفتیم با نگرهبان مرزی فرانسوی صحبت کنیم. باید سفر رفقای همراهم را تضمین می کردم. در حقیقت آنان را فقط از طریق "لیزا" که گفته بود از رفقای سوسیالیست قدیمی اند می شناختم. فرانسوی ها به ما گفتند، مرزبانان کمی دیرتر می روند غذا بخورند، زیرا در آن ساعت کسی از مرز عبور نمی کند، طرف دیگر مرز هم نگرهبانی در کار نیست. کاملاً روشن شد چه باید بکنیم. منتظر لحظه ای شدیم که به دور از چشم نگرهبان بتوانیم از مرز بگذریم. به این ترتیب بی هیچ اشکال از مرز گذشتیم.

Qui a osé- به معنی چه کسی جرات دارد

- مترجم

لیلا فروردین ۱۳۰۴

ها بپذیریم. از آن ها قلباً تشکر کردم و به آن ها سفارش کردم که "میشل" را خبر کنند. مطمئن بودم "میشل" فوراً رفقای "حزب کمونیست فرانسه" را در جریان خواهد گذاشت تا برای آزادی من دست به کار شوند. آن شب راحت تر و با آرامش فکری و امید بیشتری خوابیدم. روز بعد، صبح زود آمدند تا مرا از زندان موقت ببرند. از خواهران با صمیمیت خداحافظی کردم. خواهران ایتالیایی آن چه را که از آن ها خواسته بودم انجام دادند.

در شهربانی کارمندی به سراغم آمد و با لحن دوستانه ای به من اطلاع داد که آزاد هستم..... شهربانی را ترک کردم و به منزل "میشل" رفتم. او مرا در آغوش گرفت و به من گفت با بی صبری منتظر نتیجه ارتباط اش با "حزب کمونیست فرانسه" و مقاله ای است که آندره مارتی" در باره رفتار پلیس فرانسه نوشته بود. این مقاله در روزنامه "اومانیته" چاپ شده بود.



زمانی که مقاله را خواندم، علت آزادی سریع خود و محبت کارکنان شهربانی را متوجه شدم. آندره مارتی" به شیوه خاص خود در اولین صفحه روزنامه، تحت عنوان "کی اوزه"، "پلیس را مورد حمله قرار داده بود و نوشته بود پلیس مقصر است، چراکه از یک سو به فرار همدستان واقعی فاشیسم کمک می کند و از سوی دیگر ضد فاشیست های واقعی را که در "نهضت مقاومت" فعالیت داشتند و سال ها علیه گشتاپو و "اوورا" مبارزه کرده اند دستگیر می کند." او نوشته بود، که تنها نام من برای ضد فاشیست بودنم کافی بود، اما به نظر نمی آید که پلیس فرانسه یک کمونیست ایتالیایی را دستگیر کند و بعد هم به بهانه این که باید تحقیق کند تلاش کند دستگیری او را مخفی نگه دارد.

هم اکنون که آزادم، می توانم به خانواده ام، به "لونگو" و به بچه ها فکر کنم. یک بار از بچه ها خبری به دستم رسید. در "هولیشن"

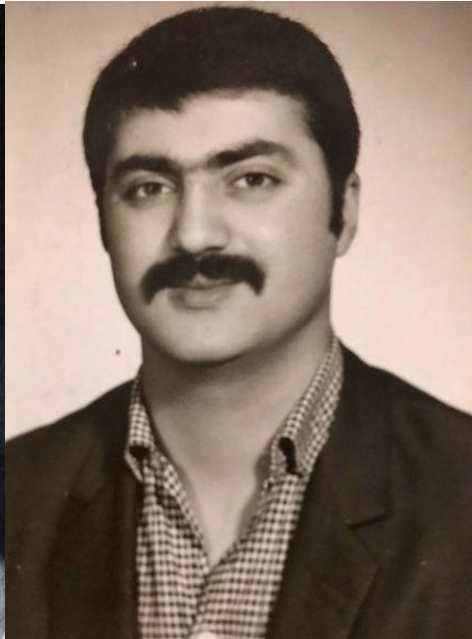
واقعی ام را بگویم. به خاطر مدارک، اجاره اقامت و کارت مواد غذایی لازم بود روز بعد به هتل برگردم. همان لحظه تصمیم گرفتم و به خانه "میشل" رفتم..... تخت خواب من در اتاق "میشل" آماده بود.

شب به رغم خستگی که بر من مستولی شده بود تا دیر وقت گپ زدیم. حرف های زیادی برای گفتن داشتیم..... برای ارائه مدارک باید به هتل "لوتنسیا" می رفتم..... برای کارهایم از این دفتر به آن دفتر می رفتم معلوم نبود چگونه هنوز مدارک من آماده نبود و حتی احساس کردم کارکنان هتل با من به لحن خیلی بدی صحبت می کنند، گویی که کار نادرستی انجام داده باشم. طولی نکشید که دو نفر به سراغم آمدند و گفتند که با آن ها راه بیفتم. احساس کردم اوضاع خوب نیست. به عنوان همکاری با آلمانی ها دستگیرم کرده بودند. چطور چنین چیزی ممکن بود؟ مسئله ساده بود. من ایتالیایی بودم، در حالی که به آلمانی ها خودم را فرانسوی معرفی کرده بودم. طبعاً می توانستم همه چیز را توضیح دهم.....

مرا به زندان موقت بردند، درست به همان جا که سال ۱۳۴۹ ترکش کرده بودم. بدتر از همه این که پلیس مرا در کنار آلمانی ها و فرانسوی هایی که با آلمانی ها همکاری می کردند انداخته بود. این بار دیگر تمام اشک هایم سرازیر شد. پس از آن همه خوشحالی به خاطر آزادی و رسیدن به پاریس و دیدن "میشل"، حالا به چنین حال و روزی افتاده بودم. خوشبختانه خواهران روحانی زندان موقت، مرا به عنوان زندانی "نهضت مقاومت" فوراً شناختند و به خوبی به یاد آوردند. فرانسوی بودم یا ایتالیایی فرقی نمی کرد، اما می توانستند به من کمک کنند تا علی الحساب در جرگه آلمانی ها و فرانسوی های جاسوس نباشم.

خواهران مذهبی می دانستند که من به مذهب اعتقادی ندارم. روز بعد قبل از این که خواهران روحانی خودشان اقدامی کنند، به من گفتند دو خواهر مذهبی ایتالیایی به آن جا آمده اند تا ببینند آیا زندانی ایتالیایی در آن جا هست یا نه و من اگر بخواهم می توانم به دیدنشان بروم. با توجه به این که قبلاً در مورد من با آن ها صحبت کرده بودند، امیدوار بودم شاید خواهران مذهبی ایتالیایی بتوانند به من کمک کنند. فوراً خواستم ببینم شان. فکر کردم از طریق آن ها به رفقای فرانسوی اطلاع دهم گرفتار شده ام، تا هر اقدامی بتوانند انجام دهند. هیچ تردیدی نداشتیم. می دانستم که پلیس خیال ندارد کسی را در ارتباط با دستگیری من خبر کند و یا از کسی به عنوان شاهد بپرسد من کی هستم. به دو خواهر روحانی گفتم که من این جا قربانی شده ام و از آن ها تقاضا کردم "میشل" را از ما اجرا خبر کنند.

برخورد آن ها با من محبت آمیز بود و از این که چیزی به جز یک پاکت گیلان ندارند که به من بدهند متأسف بودند و خواستند که آن را از آن



فراموش نشدنی می گذرد، ما به یاد آن رفقا، و همچنین رفقای دیگری که سپس به دست رژیم اسلامی شکنجه و اعدام شدند، شمعی سرخ رنگ روشن می کنیم و همچنان راهشان راه ما و جایشان در اندیشه و دل ماست؛ آه... که چه می جوشد درونمان، آمیخته ای از درد و یاد و افتخار!

**هر لاله که می روید از یار نشان
باشد
وان قامت خونینش چون سرو
چمان باشد
یادش همه هشیاری بر چرخ
زمان باشد
هرچند به خون خفته! هم تیر
و کمان باشد
در مسلک رهجویان پیمان همان
باشد
هنگام گل آر باشد یا فصل
خزان باشد.**

حزب رنجبران ایران

ستمگران و کُشندگان برای بقای حکومت ننگین خود از هیچ دروغ و فریبکاری، با هدف تحمیق مردم، کوتاهی نمی کنند.

در روز شانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۵ روزنامه کیهان در خبری کوتاه نوشته بود:

«دو تروریست در زد و خورد خیابانی، به نام های خسرو صفایی و گرسیوز برومند کشته شدند»، اما حقیقت به گونه دیگری بود؛ در ساعت پنج بامداد روز چهاردهم اردیبهشت مأموران ساواک با محاصره خانه این رفقا به یورش پرداختند، رفیق خسرو را با گلوله کشتند و رفیق گرسیوز را دستگیر کردند، همچنین در همین بامداد رفیق تقی سلیمانی را، که در حوزه مبارزاتی با این دو رفیق بود، هنگام رفتن به سوی کارخانه ای که در آن کار می کرد دستگیر و به شکنجه گاه بردند و پس از چهل و هشت ساعت تلاش بیهوده و رو به رو بودن با استواری و استقامت و لب فرو بستن، این دو رفیق را در زیر شکنجه کشتند. این واقعه را پس از سرنگونی رژیم شاه، شکنجه گر سنگدل (بهمن نادری پور) معروف به «تهرانی» پس از دستگیری، هنگام محاکمه اش در دادگاه اعتراف کرد. اکنون که پنجاه سال از آن اردیبهشت

به یاد یاران جان باخته شانزدهم اردیبهشت

شب هنگام ساعت نه بود که از خبری هولناک و جانسوز آگاه شدیم، شبی تیره و تاریک که انگاری سپیده را در پی نداشت، خبری بس تکان دهنده که از پرواز رفقایمان گرسیوز برومند، خسرو صفایی و تقی سلیمانی به آسمان درخشان و پُر ستاره‌ی مبارزین میهن حکایت می کرد، پروازی که بال های خونین و ره پیموده شان را هیچ گاه نمی توان از یاد برد.

«هر شب ستاره ای به زمین می کشند و باز

این آسمان غمزده غرق ستاره هاست» دوران زندگی این سه رفیق هرچند که کوتاه بود، اما پُربار و آموزنده، آنچنان که رفقای وفادار به عهد و پیمان آنان تا به امروز، که پنجاه سال از آن می گذرد، با همه سختی ها و ناهمواری های پیش روی خود، در مبارزه بر علیه جنایات بی شمار حکومت های شاه و رژیم اسلامی خستگی ناپذیر و استوار ایستاده اند و به پیمودن راه آنان ادامه داده و می دهند و بذری را که این سه رفیق، و دیگر رفقای شهید، کاشته اند آبیاری می کنند و پرچم مبارزه و حزب رنجبران را برافراشته نگه می دارند.



جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی ایران و مبارزه طبقاتی: از چپ تا سازش طلبی نئولیبرالی

دانشجو، طبقه، سیاست

جنبش دانشجویی در ایران همواره به عنوان یکی از جریان‌های تأثیرگذار در تحولات سیاسی و اجتماعی شناخته شده است. از جنبش مشروطه و نقش دانشجویان در ملی شدن صنعت نفت گرفته تا انقلاب ۵۷ و اعتراضات دهه‌های اخیر، دانشجویان همواره در خط مقدم مبارزات سیاسی بوده‌اند. اما امروز، پرسشی اساسی مطرح است: جنبش دانشجویی ایران تا چه حد یک جنبش

در گذشته، دانشگاه‌های ایران بیشتر پذیرای فرزندان طبقه متوسط و نخبگان شهری بود، اما امروز وضعیت تغییر کرده است. با افزایش هزینه‌های تحصیل، خصوصی‌سازی آموزش عالی و گسترش دانشگاه‌های پولی، ترکیب طبقاتی دانشجویان متحول شده است.

سه لایه عمده در طبقه‌بندی دانشجویان امروز ایران

۱. دانشجویان طبقه بالا و متوسط بالا

اغلب در دانشگاه‌های معتبر دولتی و پردیس‌های خاص تحصیل می‌کنند.

طبقاتی است؟ آیا اولویت‌های آن به مبارزات کارگران و فرودستان گره خورده یا در دام سیاست‌های نئولیبرالی و اصلاح‌طلبی محدود شده است؟

برای پاسخ به این سؤال، باید وضعیت طبقاتی دانشجویان، خط‌مشی سیاسی مسلط بر دانشگاه‌ها و چالش‌های فراروی آنان را بررسی کنیم. در نهایت، آلت‌رناتیوهای پیش‌روی جنبش دانشجویی، به‌ویژه از منظر چپ کارگری، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. وضعیت طبقاتی دانشجویان: دانشگاه برای چه کسی است؟

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

«دادگاه ویژه» را نیز برقرار کرد. در مقابل این قوانین ویژه، در آغاز، به جز حزب کمونیست، احزاب و دیگر نیروهای مخالف واکنشی نشان ندادند.

در هفتم نوامبر با پایمال کردن قانون مصونیت نمایندگان مجلس، آنتونیو گرامشی و برخی دیگر از رهبران حزب کمونیست و سپس ضد فاشیست‌های دیگر را به گونه‌ای گسترده دستگیر کرده بودند؛ با این حال، تنها حزبی که توانسته بود خود را نجات دهد، حزب کمونیست بود، زیرا از همان زمان که رژیم موسولینی همراه با یورش خود قانون «ضد تشکیلات مخفی»، چون ماسونرها و... را در سال ۱۹۲۳ و در ادامه

های ششم و نهم نوامبر سال ۱۹۲۶، که چند روز پیش از آن در سی و یکم اکتبر با سوء قصد به جان موسولینی، که بیدرنگ با موجی بس خشونت بار از سوی رژیم همراه گشت، این قانون ضربه‌ای نهایی بود برای از میان برداشتن آن اندک آزادی همراه با رویارویی‌های خشونت بار و خونریزی که به جا مانده بود؛ با توجه به این قانون و شرایط، مبارزه ضد فاشیستی از شکل آشکار خود ناچار به مبارزه پنهانی روی آورد. رژیم فاشیست که از پیش، خود را برای ادامه و تشدید هرگونه سرکوب و برقراری حکومت مطلق آماده می‌کرد، در بیست و پنجم نوامبر، بیدرنگ قانون «دفاع از دولت» را تصویب و

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش بیست و یکم

در چند بخش پیش به تحکیم رژیم فاشیستی موسولینی، استعمارگری او و دروان پایانی زندگی پُرافتخار و درگذشت آنتونیو گرامشی پرداختیم؛ در این و چند بخش آینده باز می‌گردیم به سال ۱۹۲۶ و سال‌های پس از آن و مبارزات و مقاومت کمونیست‌ها.

پس از تصویب قانون «امنیت ملی» در روز

خاطرات ترزا نوچه

گذاشته بودند که تکیه‌گاه داشت و نشستن روی آن‌ها هم چندان بد نبود. به من گفته بودند که ترن مستقیماً به پاریس می‌رود. در واقع هم مسیر همه تبعیدی‌ها به طرف پاریس بود. در پایتخت فرانسه به ما لباس، کاپین برای غذا، کفش و هر چیز دیگری که لازم داشتیم می‌دادند و خانواده‌ها مان را با خبر می‌کردند.

وقتی ترن به ایستگاه شرق رسید، هیاهوی عظیمی به پا بود و انبوهی از جمعیت چشم به راه ورود ما بود. پیاده شدیم و برای این که بستگان و افراد خانواده‌ها بتوانند کسان خود

تبعیدیان سابق که به کشورشان بر می‌گشتند فراهم آورند..... ما را به داخل هتل هدایت کردند تا خودمان را بشوئیم و ضد عفونی کنیم. بعد از انجام این کارها، آن شب در تخت خواب‌هایی که ملافه داشت خوابیدیم.....

ترنی که با ن حرکت می‌کردیم رسید و ما را تحویل گرفتند. واگن‌های ترن، بارکش بودند، همچون زمان آلمانی‌ها، منتها تغییراتی در آن‌ها به وجود آورده بودند که برای مسافرت قابل استفاده باشد. در هر واگنی نیمکت‌هایی کار

انقلابی حرفه‌ای پاریس

در راه دیدار همسر و فرزندان

در ادامه ترزانوچه ادامه می‌دهد: "..... در طول راه شهرهایی را پشت سر گذاشتیم که از آن‌ها چیزی جز خرابی و ویرانی باقی نمانده بود. نزدیکی‌های غروب به محلی رسیدیم که باید آن‌جا می‌ماندیم. به ما گفتند که روز بعد ترنی از آنجا می‌گذرد که ما را به فرانسه و یا حتی به خود پاریس خواهد برد. بخش‌هایی از راه آهن را مجدداً راه انداخته بودند تا تسهیلاتی برای

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگان نشان می‌باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org